

ماركسيستها و
مسئله زنان

انتشارات مزدك

بیاد دانت نامبر

نشریه حاضر با توجه به نیاز جنبش جوانان ایران به برخورد به مسئله زن در اجتماع نشر می یابد. بنا گفته پیداست که این نشریه نمیتواند جوابگوی این مشکل باشد، بلکه تنها راهنمایشیت برای شروع مطالعه این مسئله توسط جوانان علاقمند به مبارزه اجتماعی و مبارکسیم و برخورد آن به مسئله زن علی الخصوص.

در اینجا ترجمه هائی از کلاسیک های مارکسیسم منتشر میشود. قسمت اعظم را نوشته های الکساندر کولونتای اشغال کرده است. او از رهبر ان حزب بلشویک و از همکاران نزدیک لنین بود. شاید بتوان گفت که کولونتای تنها مارکسیستی باشد که در این زمینه از همه بیشتر تحقیق و نوشتهی تئوریک دارد. علاوه بر اینها، کتابنامه ای در آخر داده شده که میتواند راهنمای خوبی برای ادامه کار باشد. ترجمه آثار کولونتای بهمت ع. ن. انجام گرفته، و بقیه کار پرشین و ویراستار این نشریه اند.

این نشریه بخاطرهی شیرزنانی تقدیم
میشود که امروز در صاف اول مبارزه انقلابی
برای سرنگونی سرمایه داری استبدادی واستقرار
سوسیالیسم میرزمنند!

سرسخن و راستار

نکاتی چند پیرامون مسئله زن و مبارزه برای رهایی او در ایران

نزدیک به صد سال از پیدایش نخستین شاره های رهایی زنان ایران در دوران معاصر میگذرد. طی این صد سال، با پیشرفت زمان و انکشاف جامعه ایران، از یکسو، و رشد جنبش آزادی خواهی و انقلابی - کارگری ایران از دیگر سوی، شرکت زنان نیز در حرکت اجتماعی افزونتر و فزونی تر گشته است. بیش از صد سال پیش شاعری بزرگ سده نوزدهم ایران، قزو العین، کسه زن دانشمندی بود (و گام زدنش در راه باهنگری از اهمیتش نمیگذارد) در نتیجه سده نوزدهم که ظلمت پیدایشی و سیاهی استبداد قاجار جامعه ایران را در کام خود فرو برده بود، این شهر زن بها خاست و علیه مظالم دوگانه ای که به زن ایرانی وارد میشد پیروزمبارزه برنگرفت و سرانجام جان خویش را نیز در همین راه نهاد.

از آن پس، شرکت زنان در مبارزه اجتماعی فزونی یافته، تا امروز که شیر زنان دیگری دوش بدوش برادران خود در همه جبهه ها علیه امپریالیسم و سرمایه داری بوسی ایران میجنگند و پیروزم انقلاب را که با خونا بسی انکشان دختران قالیباف نیز خونین شده بود گنگونتر میسازند. نخستین بار شرکت دسته جمعی زنان در مبارزه اجتماعی بهنگام قیام تبرکو صورت گرفت. سپس این شرکت با رشد خود جنبش در مشروطیت گسترش یافته است. اگر چه ای از زنان ایران (طبعی متوسط، بورژوازی تجاری و روشنفکران وابسته بآن) بهرخی اقدامات چون ارسال تلگراف به ملنگی آلمان برای جلب حمایت او از جنبش مشروطه خواهی دست زدند^۱، در عوض عده دیگری نیز که قطعا از نظر طبقاتی وضع مشابهی با دسته بالا نداشتند، اسلحه بگذاشتند و کار مجاهدین مشروطیت جنگیدند و خود را فدای پیروزی بر استبداد قاجار ساختند. پای لوریج و مورخ و ایرانشناس بلشویک مینویسد:

در نتیجه مشروطیت ایران، زنان ایران نیز شرکت داشتند. عکس یک سده ۶۰ نفری از زنان چادر بسوزانند ایرانی تشنگ بدست گرفتن در اختیار ما نیست. اینها یکی از محافظین سنگرهای پیروز بودند. جریده ی حقیق. المتیجین مینویسد در یکی از زو خورد های همین پیروزی انقلابی معروف سزار خان با لشکر ایران شاه، بهین کشته شدگان انقلاب بیوس، جناری ۲۰ زن مشروطه طلب در لباس مردانه پدید آمده است. در متنی دیگر ط به مبارزه مشروطیت ایرانی زنان ایرانی بهند از زیادی شرکت داشتند. ^۲

همچنین شوستر آمریکائی که پس از تشکیل مجلس دوم شورا مسئولیت اداری امور مالی ایران را بر عهده داشت بود در کتاب خود بنام اختیای ایران پس از ستایش از کار و از جان گذشتگی زنان ایران مینویسد که ریزی عده ی کثیری از زنان تهیه دست طی یک تظاهرات در مقابل اداره او، خواستار پرداخت حقوق شوهرانشان بودند که توسط خود او قطع گردیده بود. او در همین کتابش ثبت میکند که هنگامیکه زوجه ی تهدید قانون اساسی و مجلس دوم بگوش میرسید، میسجد نفر از زنان (مادر، خواهر و دخترش) چادر بسوزانند در مقابل مجلس حاضر شدند و خواستار دیدار رئیس مجلس گشتند. در ملاقات با رئیس مجلس، طپانچه های خود را از زیر چادر بیرون کشیده، اعلام داشتند در صورتیکه نمایندگان قانون اساسی را محترم نشمده، بزیر تهیه ات خارجی تسلیم شوند، اینسان تکلیف نمایندگان را روشن خواهند کرد. ^۳

باید یاد آور شد که شهامت و دلوری زن ایرانی امری تازه و مختص بتاریخ معاصر نیست. مثلا در آراب نامه از دختری یاد میکند که در عین شجاعت و بیباکی بخون جنگی کفاندازی و تیراندازی نیز آشنایی داشت و در راه نهب بهدف خویش از کشتن دشمن ابا نداشت. فردوسی مانند بسیاری از شعرای ایران این شجاعت و شهامت را ستوده، ولی نباید فراموش کرد که برخورد شاعرانی چون فردوسی، ملهم از دید فرهنگی زمان خود، نسبت بزنان دوگانه بود و از آنان به بدی نیز یاد کرده اند و هم طراز مردشان نخوانده اند. فردوسی میسراید:

به گیتی بجز پارسا زن مجوی / زن بدگش خسواری آرد هر

یا

ز ناسرا همین پس بود یک هنر / نشینند و زاینند شیون تر؟

یا

زنان را ستایی مگلان را ستای / که یک سگ به از صد زن پارسای

یا

زنان را از آن نام ناید بلند / که پیوسته در خوردن و خفتند.

همین برخورد نابرابر را نسبت بزنان در دیگر آثار ادبی ایران مینیمیم:

زنان در آفرینش ناتمامند / ازیرا خویش کام و زشت نامند

و هرورامین

زنان نازک دلند و ست راه بند / بهره خو چون بر آیشان، بر آیند

و هرورامین

زنان چون ناقصان عقل و دینند / چرا مردان را آسان گزینند

یا اسدی میگوید

زن ارجمند با چیز و آب روی / نگیرد دلش خرمی جز بشوی

ولی این عدم تساوی زنان نه از میل فردوسی و دیگر شاعران سرچشمه میگرفت و نه از بد طبیعت مردان، چنانکه هوداران بورزوقی جنبش زنان، بنظرم ضحرف ساختن جنبش از دشمن اصلی، یعنی سرمایه داری و مالکیت خصوصی، و انمود میمانند. نابرابری زن در جوامع پدر سالاری ناشی از شیوهی تولید و روابط مالکیتی است که طی اعصار مرد را در خانواده برتر وزن را پست تر گردانده است، زیرا استقلال اقتصادی زن را از او ربوده است. در ایران باستان در دوران هخامنشی مقام زن بلند تر از دوران اشکانی بود؛ و هرچه جامعه "پیشتر" رفت، از قدرت زن در خانواده و اجتماع کاسته شد، یعنی هرچه استقلال اقتصادی اش کمتر گشت، تسلط مردان بر ایشان بیشتر شد. با این همه بنظر میرسد که مقام زن در ایران پیش از اسلام، در درون هر طبقه و کاست، از نابرابری کمتری متاثر بوده تا پس از اسلام. تا پیش از اسلام زنان اشراف در سیاست دخالت میکردند. اما در مورد طبقات پائین، زحمتکش، زنان از آزادی نسبی بیشتری برخوردار بودند، زیرا ناچار از آمدن و شد برای کار بودند. ولی در اسلام مقام زن در حقیقت با مرد نابرابر است. مواض قوانین اسلام، "شوهران بر زنان سرانند زیرا خداوند ایشان را برتر از آنان ساخته و برای اینکه از اموال خویش برای آنان صرف میکند (قران ۴، سوره ۴، آیه ۳۴). ولی در عین حال بنوهران توصیه میشود که با زنان با ملاحظت رفتار کنند و شوهر میتواند زن را فرمان را ("سر عفت" بیاورد و حتی بزند (سوره ۴، آیه ۳۴). ۷. در عین حال باید گفت که مذهب اسلام برای اوضاع و احوال انکشاف اجتماعی اعراب باده نشین بسیار هم مترقی و متناسب با نژادهای اجتماعی آنروز آنان بود. (اینرا هم باید افزود که در مجموع حمله مسلمانان بایران گامی به پیش بود و جامعه کاستی ساسانیان را که بسیار ظالمانه بود در هم کوفت). لکن آنچه ارتجاع است عبارتست از کوشش برای تحمیل آن اصول و اوضاع و احوال انکشاف یافته مسروز،

چون در ایران - تلاش برای اجرای قوانین اسلام در ایران امروز، یعنی ایرانی که حکومت وحشی و بیرحم سرمایه بر آن حکمفرماست نمیتواند نه از فساد اجتماعی جلوگیری و نه حکومت سرمایه داران را سرنگ سازد. در خیابانهای دیگر، حکومت وحشی و افسارگشسته سرمایه، بحکم قوانین انکشاف تاریخ خود را مسلط کرده، هر چه را بتواند بخدمت خویش بگیرد، مطیع میسازد، تغییر شکل میدهد، و هر آنچه را که سد راه خویش تشخیص دهد، از میان بر میدارد. چنین است انعکاس عکسگرد سرمایه در زمینه نظام زن در جامعه ای کونی ایران و کوشش برای آزادی ایشان را طی پنجاه سال اخیر نیز باید از همین زاویه دید، و لذا تلاش برای سرکوب جنسی، زیرضوان نجات جامعه از فساد، آنهم از طریق توسل به قهر مادی یا معنوی - مذهبی - نمیتواند نتایج شربخشی داشته باشد، سهل است، عواقب اجتماعی وخیمی نیز بدنهال خواهد آورد. اگرچه ناتوانی جنسی و امراض روحی و جسمی ناشی از محرومیت جنسی سابقه بسیار قدیمی در ایران دارد،^۸ لکن با توسعه فرهنگ امپریالیستی در این کشور، همراه انکشاف سرمایه داری استبدادی وحشی، این نوع بیماریها افزایش مییابند و خواهند یافت مگر آنکه از طریق علمی و در چارچوب آزادی جنسی منطبق با برنامه بولتاریائی و حکومت سوسیالیستی وی با آن روبرو گردیم. ملاحظه ای بر آنست که فعلا معمول ویوید فرنگیهاست؛ ایسین نظیر از بیخ و بن نادرست است. تاریخ خانگی میویسد،^۹ همواره در شهرهای بزرگ زنان فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهات و خانه های هر کس میشناختند. در همین حال این نیز درستست که با رسوخ هر چه بیشتر سرمایه داری در ایران فعلا افزایش یافته است و زنان نیز مانند هر محصول اجتماعی که کالا بدل گشته اند؛ علت آن نیز تعمیم تولید و مبادله کالای در سراسر جامعه، افزایش نسبی محرومیت جنسی جوانان، ناراضی و هوسبازی مردان مزدوج و در همین حال، ازدیاد فقر و فاقه در جامعه و ویوید در میان زنان است. پس باید ریشه اجتماعی این درد را با ائتلاف سوزاند، و این امر میسر نیاید مگر از راه سرنگونی سیستم سرمایه داری در ایران.

بورژوازی میکوشد حل مسئله زن در اجتماع را، همچون مشکل جنسی را، از طریق رفع، و آنهم در تناسب با نیازهای خویش از نظر نیروی کار قابل اشتغال میسر سازد. از نظر مارکسیستهای انقلابی، حل قطعی مسئله زنان تنها با حل مسئله سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم میسر است.

اقداماتی که از پنجاه سال پیش با بنظرف در ایران صورت گرفته است، درست همین امر را ثابت میکند. پیش ازین اشاره رفت که زنان در جنبش تنباکو و نهضت شروطیت شرکت فعال جستند. شواهدی هست که زنان در جنبش جنگلیها برهبری میوزا کوچک نیز شرکت جستند.^{۱۰} درست در همین دوران بود که روشنگر نهد و ست (۱۲۹۷) یعنی بهنگام جریان انقلاب گیلان نخستین گروه زنان متروقی را در کار مدرسه دخترانه سعادت رشت تشکیل داد و هوسه سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) انجمن بیک سعادت را پایه گذارد. او همانند بیرون اعتراضی از فارغ التحصیلان مدرسه آمریکائی دختران در تهران بود. پیش ازین نخستین روزنامه ی زنان بنام دانش در سال ۱۲۸۸، یعنی پس پیروزی بر محمد علیشاه منتشر شده بود. طی سالهای ۱۹۲۰، زنان بورژوازی ایران، انجمنهای مختلفی و روزنامه های متعددی برای دفاع از حقوق بورژوازی زن تاسیس کردند. و از آنجمله بودند مجله علم نسوان، مجله بانوان، (بهدیبت شهنواز آزاد) زنان زنان، (بهدیبت صدیقه دولت آبادی) عجیان زنان (مشهد، بهدیبت فرخ دین پارسا) بیک سعادت نسوان (رشت)، دختران ایران (شیراز، بهدیبت زندخت شیرازی) واناه با نسوان و انجمن بیداری نسوان (تهران ۱۳۱۵) و انجمن نسوان (قزوین ۱۳۱۵). اینها همه اقدامات زنان بورژوازی بودند. ولی عده ایکه، همچون روضه خوانهای هم، عادت به مدح و ثنا دارند و تاریخ هم چیز را از انقلاب اکبر و حزب کومینست ایران شروع میکنند (چرا که خود را وارثین این "منافع" ها

میدانند (۱) . مثلا ایراندخت ابراهیمی^{۱۰} پس از ذکر برخی از سازمانهای نامبرده در بالا در مقاله خود ، مینویسد در پیدایش سازمانهای نامبرده حزب کومینت ایران " غیر مستقیم" دخل بود و در " آنها فراسیون حزبی" داشتند. اگر چه نباید از اثرات معنوی انقلاب اکبر در حیات اجتماعی ایران غافلمانده، اما نمیتوان حرکت اجتماعی زنان بورژوازی ایران را که از مناسبات سرمایه داری در حال انکشاف ایران نشأت میگرفت، بحساب حزب کومینت ایران و غیره نوشت، بهر آنکه اینها ، حتی انجمن پیک سعادت رشتت، انجمن های بورژوازی و نشانه ای از تفکر بولوتزی در کار آنها دیده نمیشود. امری که خود ایراندخت ابراهیمی تحت عنوان برخی "نواقص" بدان اعتراف دارد که مینویسد در آنها "نواقص" موجود بوده است.

و این "نواقص" سازمانهایک در این مرحله، سالهای ۱۹۲۰، رهبرانشان عبارت بودند از "زنان ترقیخواه و تحصیل کرده" [و مجهز به تعلیمات سیاسی و نظریه مارکسیستی - لنینیستی] و رهبری سیاسی شان "برعهده حزب طبقاتی کارگر حزب کومینت ایران بود" که اندک؟ مواضع نظر همین نویسنده، این "نواقص" عبارت بودند از اینکه این "سازمانها در اعتراف خود فقط زنان با سواد [بخوانند بورژوازی و انترناسی] را جلب کرده و با زنان کارگر، بافاده و دهقان و غیره رابطه ای نداشتند." (تکیه از ماستم) . این اظهارات بی مسئولیت ناشی از تفکر قلابی و مدیحه سرافراشته تنها با واقعیت انطباق ندارد، بلکه حتی توهین بانقلاب اکبر و حزب کومینت ایران نیز هست . این چه سازمان سیاسی زنان است که رهبران آن مارکسیست لنینیست است و تحت هدایت حزب کومینت نیز هست ، ولی بقول خود ایراندخت ابراهیمی با زنان زحمتکش کاری ندارد؟ افزون بر این مقاله رفیق سلطانزاده در مورد جنبش زنان در ایران (جلد چهارم اسناد جنبش کومونیستی ایران که در همین مجلد نیز تجدید چاپ میشود) هرگونه شک را در این مورد مرتفع میسازد . او مینویسد " این جنبش [زنان متعلق به] محافل توانگر را در بر میگیرد . عناصر بولوتزی در حال حاضر در آن شرکتی ندارند . ادعای ابراهیمی در تضاد آشکار با سخن سلطانزاده است!

ازین منضم تفکر بیش ازین هم نمیتوان انتظار داشت . نماینده دیگری از همین مکتب فکری در پیک کفرانس بین المللی درگ در سال ۱۹۲۰ در برلین (آلمان دمکراتیک) برگزار شد ، طی یک سخنرانی درباره مبارزه برای تساوی حقوق زنان در ایران! اظهار داشت که زنان ایران پس از سالها نبرد بالاخره در مارس ۱۹۱۴ "حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را بدست آوردند" و میافزاید که در مجلس گذشته " ۸ زن نماینده و ۴ سناتور بودند" . وی در آخر اعلام میکند که "وضع خانواده و اجتماعی زنان ایرانی از بسیاری لحاظ اساسا بسود آنان تغییر یافته است" . اینست درک این تفکر از آزادی زن و بهبودی وضع او!

آری، رژیم پهلوی در برخی زمینه ها در وضع تغییر ایجاد کرده است، ولی نه بسود زنان رژیم پهلوی موقعیت زن را در اجتماع تغییر نداده و نمیتواند هم بدهد؛ این کاری که رژیم بولوتزی استند . بسیار قوانین "مترقی" در ایران بتصویب رسیده اند، ولی این قوانین ، همانند بسیاری دیگر از قوانین ، هرگز رنگ اجرا را بخود ندیده اند ، و تنها وسیله زینت بین المللی رژیم اند . نماینده فراموش کرد که اولین اقدام در راه "آزادی" زنان بنا برمنطق پهلوی ، در دوران رضا خان آغاز شد که با بوق و کمرتا آنها تبلیغ کردند . از سال ۱۳۱۴ بعد مابورین دولتی "نشوی" میشدند که از زنان خود کشف حجاب کنند ؟ فرسان ازتس حق نداشتند با زنان حجابدار در ملاها مهربان شوند . در هشتم ژانویه ۱۹۳۸ رضا خان در جشن یک مدرسه دخترانه کشف حجاب را رسماً اعلام داشت . از آن پس مقاله ها حق نداشتند بزنان حجابدار چیزی بفروشند و چنین زنانی سجاز نبودند به وسایل نقلیه عمومی سوار شوند . (این "آزادی" است یا کشتن آن ؟) رضا

خان خطاب بدختران گفت " اکنون که به جامعه وارد شده اید ، باید بدانید وظیفه شما اینست که برای کشورتان [بخوانید سرمایه داران] کار کنید . رضا خان فراموش میکرد ! که زنان و دختران زحمتکش ایران قزنها بود که در از طریق شرکت در تولید ، با اجتماع وارد شده بودند - چه در موزه و در کارگاه ریسندگی یا قالیبافی . حال ، با رشد سرمایه داری در حال انکشاف و افزایش تعداد کار - خانجات در ایران نیروی کار ازیان بیشتری لازم بود و این نیرو باید از میان زنان " عاقل " بسویج میشد . ولی حجاب در این راه رادعی بود که باید از میان برداشته میشد . ولی این نحوه استبدادی از بین بردن حجاب که ناشی از انکشاف ناموزون و وحشی سرمایه داری در ایران بود ، در واقع از نظر اجتماعی اشکری ضعیف در اقتصاد شهر نشین باقی گذاشت و کشف حجاب را با فساد اجتماعی زنان یکسان ساخت تفکری که هنوز در میان بسیاری از زنان شهر نشین رواج دارد ناشی از همین ضربه روانیست که حکومت استبدادی پهلوی به جنبش آزادی زنان وارد ساخت . مضافاً اینکه حجاب - پدید آمده ای شهری بود و زنان زحمتکش چه در ایلات و چه در روستا ها ، حجابی نداشتند ، زیرا که در تولید شرکت داشتند ، و همین امر نیز تا حدی از عدم استقلال اقتصادی آنان منسب گاست ، امری که در میان زنان شهری ، بورژوا ، خرده بورژوا و حتی اشرافی ، صحت نداشت .

حاصل این نوع آزادی اجتماعی که رژیم پهلوی بزنان " اعطا کرده است چیست ؟ در اینست که زنان بورژوا طلاق را با آزادی یکسان بدانند . ایران علییرغم قوانین سخت طلاق و موقعیت نابرابر زن نسبت بشوهر ، از نظر تعداد طلاق در سال ، در جهان مقام چهارم را در است . این به چه معنی است ؟ تعداد روز افزون طلاق در جامعه ای مانند ایران درست ناشی از عدم آزادیست . بر چنین کشوری با سرکوبی جنسی بیرحمانه ای که در آن رواج دارد ، دختران را چشم و گوش بسته بشوهر میدهند ، یعنی بدون رضایتشان و بخاطر محاسبات مالی و غیره . و شوهر نیز زن را که بعنوان خانه دار یا گد بانسو گرفته و نه همسر ، همچنان به " هوسبازی ادامه میدهد تا جائیکه ازدواج بطلاق کشانده میشود ، و در این هنگام زنان احساس " آزادی " میکنند ! طبق یک تحقیق آماری از طرف دانشگاه تهران ، علت طلاق " در میان اعضا " هوسبازی " زنان و مردان شناخته شده ، در حالیکه در میان زحمتکشان نانوائی مالی مرد و بیسوادی زنان .^{۱۲} همیا با این ، فحشا از یکسو و " بیوفائی " زنان از سوی دیگر تشدید شده است و این همه ناشی از انکشاف سرمایه داری ، و وسعت استثنای آن حاصل نوع وحشی و افسارگسیخته این انکشاف در ایران است . الغای خانواده که بورژوازی به کونیستها نسبت میدهد ، در همین جا در جامعه بورژوائی ایران آغاز و تشدید میگردد ، و نه در جامعه کونیستی . در واقع " آزادی " ای که رژیم پهلوی " اهدا کرده است آزادی استثمار زنان توسط سرمایه داری و نه آزادی رستنی که جامعه کونیستی برای کل جامعه ، و از جمله زنان نیز در بر خواهد داشت .

سختی در در جامعه پیش سرمایه داری بزنان میشد ، هنوز هم امروز در قالب دیگری و با شدتی افزونتر در جامعه سرمایه داری ایران ادامه دارد . و تفکر ستگرانه نسبت بزنان در جامعه ایران متأسفانه تنها به بورژواها اختصاص ندارد ، و در محافل " مترقی " ایرانی نیز ، که هنوز ملهم از تفکر بورژوائی ، یا حتی پیش از آن ، اند این ستم نا آگاهانه یا عوامفریبانه اعمال میشود . مثلاً دانشجویان " مترقی " پیسر بمحض ورود یک دختر به جمعشان ، میکوشند " مساوی " در اداری امور باین واگذار کنند تا ماهیت " مترقی " خویش را بر زنان ثابت کرده باشند ! این " اهدای آزادی است و نه کسب آن در دوران حزب توده نیز ، این مردان بودند که پایه سازمان زنان را (اگر چه توسط زنان یا دختران خود) ریختند و آنرا رهبری سیاسی میکردند ، باید عمیقاً فهمید که آزادی زنان میسر نخواهد شد مگر از طریق شرکت آگاهانه خود زنان در مبارزه برای واگزینی سرمایه داری و

استقرار سوسیالیسم و شرکت زنان در اقتصاد بزرگ سوسیالیستی و حکومت پرولتری. نکته دیگری که در میان "روشنفکران مترقی" ملاحظه میشود، برخورد ظاهراً پارسا منشانه، ولی در واقع ریاکارانه شان نسبت بدختران است. اینان تحت این بهانه که زن وسیلهی عشرت نیست (که حرفی است درست) هر کوشش برای آموزش آزاد جنسی بین دختران و پسران را نادرست (بگوئیم حرام!) میمانند و آنرا تقیح میکنند. براسنی اینان چنانکه حافظ سروده است، پارسایانی هستند که "چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکشند!" این روش متأثر از تزویر بورژوازی ضد انقلابی است و کمکی به حل مسئله زن در اجتماع امروز ایران نمیکند. نکاتی را که فروغ راد و آذر عاصی^۱ در جزوهی "ستم کشیدگی زن" ستم کسی درست است) در ایران در مورد اپوزیسیون مترقی متذکر شده اند، بسختی میتوان منکر شد. بهر حال، همانگونه که طبقه ی کارگر در مجموع نمیتواند آزادی خود را به همت روشنفکران انقلابی کسب کند، زنان نیز نمیتوانند متوقع باشند که آزادیشان توسط مردان "مترقی" تحصیل گردد. از سوی دیگر، حمله به "مرد" با دید بورژوازی حاکم در محافظ جنبش زنان در جوامع سرمایه داری پیشرفته ضعیفی نیز سد راه زنان است و تلاشی است برای انحراف جنبش از حمله بدشمن اصلی یعنی سرمایه داری. آزادی زن تنها از طریق شرکت زنان در مبارزه انقلابی علیه سرمایه داری میسر خواهد شد. سرمایه داری با پرولتریزه کردن هر چه بیشتر زنان در جامعه ی ایران، خود این پیش نشان تاریخی را فراهم آورده است و شرکت زنان ایران بطور روز افزون در مبارزه انقلابی در ایران نیز نوید همین آزادیت است. شرکت زنان در مبارزه امروز بخاطر تشویق برادران یا به تقلید از پدر یا بتشویق عموی مترقی نیست، و از بیخ و بن با آنچه در زمان حزب توده میگذاشت تفاوت دارد. دختران امروز از طریقی گردشای دستجمعی فرمایشی حزبی به مبارزه جلب نمیشوند. شرکت آنان در مبارزه انقلابی جنبه ی عمیقاً اجتماعی دارد که از تضاد عمیق زحمتکشان ایران، و زنان نیز، با سرمایه داری آب میخورد و تا این تضاد هست و تشد جدی می باشد، این مبارزه هم خواهد بود، و شدت خواهد یافت تا ریشه ی سرمایه داری را چه در مناسبات تولیدی و چه در تفکر اجتماعی از بیخ و بن بکشد و کونپسم، یعنی جامعه ی کونپستی، جامعه ی بدون ستم، چه ستم طبقاتی و چه ستم جنسی را جانشین آن سازد.

۱- این تلگراف در ۸ سپتامبر ۱۹۰۸ به ملکه آلمان ویکتوریا ارسال شد: علیاحضرت ملکه آگوستا ویکتوریا، قصر جدید [پوتسدام]، کمیته ی زنان ایرانی در قسطنطنیه بنام خواهران خود در ایران آن علیاحضرت را فرامیخواند تا بنام زنان و بشریت لطف کرده با اعمال نفوذ بزرگوارانه خویش در دفاع از خواهران ما به پایان دادن جنایت و خونریزی وصف ناپذیر در ایران و ظلم علیه خواهران ما توسط نیروهای شاه اقدام کند. علیاحضرت! تشکرات بی پایان چاکران خود را بپذیرید. رهبر کمیته عالی، زهره .
Mertin, B.G.,
German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912, London, 1959, p. 155

۲- پاولوویچ ستریا-ایرانسکی، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه هوشیار، تهران ۱۳۳۰، صص ۵۲-۵۱

۳- شوستر، اختناق ایران صص ۹۸-۱۹۱

۴- راوندی م. تاریخ اجتماع ایران- تهران ۱۳۴۱، جلد دوم، صص ۳۹۲

۵- راوندی، جلد اول، صص ۴۳۰ - ۶- همانجا، صص ۳۷۳

۷- پطروشفسکی، ا. پ.، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۳، ص ۹۴
۸- راوندی، جلد سوم، بخش آخرین جلد حاوی اطلاعات مفیدی در این زمینه است.
۹- بنا بر قول یک منبع بلشویک: در اواسط سال ۱۹۱۸، یک فرانسوی در یکی از بنادر بحر خزر پیاده میشد، و در روی پلک کشتی با یک دختر جوان ایرانی برخوردی داشت. دختر جوان پناو گفت ((جنگ ملت‌ها پایان یافته است؛ اکنون جنگ طبقات سخت در جریان است. من نمیتوانم در میان برادرانم سرباز شوم، لکن اکنون برای انقلاب مبارزه خواهم کرد، و به ارتش میروم کوچک جنگی خواهم پیوست))

۱۰- ایراندخت ابراهیمی در انقلاب اکبر و ایران، انتشارات حزب توده ایران، صص ۲۴-۲۱۸

۱۱- Alami, Schahnas, Der Kampf Um die Gleichberechtigung der Frau in Iran, in Nationalismus, Und Sozialismus im Befreiungskampf

der Voelker Asiens und Afrikas, Akademie Verlag, Berlin, 1970 pp 121-

۱۲- ایران آلمانک

۱۳- انتشارات فانوس، نیویورک ۱۳۵۱، صص ۴۰-۳۷.

افزون بر اینها، از کتاب زیر نیز میتوان برای شناخت مسئله زن در ایران، به‌مثابه منبع استفاده کرد:

صادق هدایت، نیرنگستان

محمود کنیرائی، از خشونت تا اخلاقت

رضا آراسته، Education And Social Awakening in Iran, Leiden, 1969

Man and Society in Iran, Leiden, 1970

کمونیسم و خانواده

الفشای خانواده! حتی تندترین رادیکال‌ها از این پیشنهاد پلید کمونیستها درخشم میشوند. خانواده کونی، خانواده بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه، و بر اساس درآمد خصوصی. این خانواده در انکشاف یافته‌ترین شکل خود تنها در میان بورژواها وجود دارد؛ و عموماً خانمانی علی در میان پرولترها و فحشای عمومی مکمل آنست. خانواده بورژوازی ضرورتاً با از میان رفتن مکمل آن مضمحل میگردد، و انحلال میرود و با انحلال سرمایه نسوام است.

ما را متهم می‌سازند که میخواهیم به انتشار پدر و مادر از کودکان خود پایان دهیم؟ ما باین جنابیت معترف هستیم. ولی شما میگوئید که هنگامیکه ما بجای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را می‌تقاضیم، مقدسترین مناسبات را مابین انسانها [را از بین می‌بریم].

و اما تربیت شما، آیا تربیت شما نیز اجتماعی نیست و تعیین کننده آن اوضاع و احوال اجتماعی نیستند که تحت آن شما از طریق دخالت مستقیم یا غیر مستقیم جامعه، از طریق مدرسه و غیره، تربیت می‌دید. دخالت جامعه در تربیت را کمونیستها اختراع نکرده‌اند؛ ایشان تنها می‌گویند ما همین‌اکنون در حالت را تغییر دهند و آنرا از نفوذ طبقه حاکم نجات بخشند.

هراندازه که با حرکت صنایع بزرگ پایه پیوند های خانوادگی در میان پرولترها از هم می‌گسلد و کودکان - ایشان به کالاهای ساده تجارت و وسایل تولید بدن می‌گردند، بهمان اندازه هم باوه کوشیهای بورژوازی درباره خانواده، تربیت، و روابط مقدس فرزندی - پدرمادری هر روز تنوع انگیزتر میگردد.

بورژوازی بکدام فریاد می‌آورد، آخر شما کمونیستها میخواهید اشتراک زنان را معمول کنید.

بورژواها زنان خود را ابزار صرف تولید می‌شمارند. او شنیده است که وسایل تولید را باید بطور همگانی به بهره‌بردار می‌گرفت و طبیعتاً نمیتواند به نتیجه دیگری جز این برسد که همان سزوشش شاهد خان زنسان نیز خواهد شد.

ایشان حتی گمان هم نمی‌برند که احدی مطلب بر سرز بیس بودن مقام زن چون ابزار صرف تولید است. افزون بر این، چیزی مسخره‌تراز ختم اخلاقی بورژواها ما از این اشتراک زنان نیست که ایشان استف‌رار رسمی آنها به کمونیستها نسبت می‌دهند.

کمونیستها نیازی به معمول ساختن اشتراک زنان ندارند؛ این اشتراک تقریباً از قدیم الایام وجود داشته است.

بورژواها باینکه زنان و دختران پرولترها را در اختیار داشته باشند، رضایت نمیدهند، علاوه بر فحشا، ازین نیز لذت‌عظیم می‌برند که زنان یکدیگر را از راه بدر کنند.

از واقع بورژوازی در واقع یک سیستم اشتراک زنان است، و بنابراین، حد اکثر ایرادیکه میتوانست امکاناً به کمونیستها وارد ساخت اینستکه میخواهند اشتراک پنهانی و ریاکارانه زنان را رسمی و آشکار کنند. اما روشن است رفع سیستم کونی تولید، باید رفع اشتراک زنان یعنی فحشا عمومی و خصوصاً را نیز بپیماید داشته باشد که از آن سیستم ناشی میشد.

کار زنان

تا آن حد که ماشینیم نیروی عضلانی را زائد میسازد، خود بوسیله‌ای برای استفاده از کار کارگرانیس میشود که نیروی عضلانی ندارند یا از لحاظ تحول جسمانی نارسند، ولی اعضا بدن آنها دارای نرمش بیشتری است. بهمین جهت کار زنان و کودکان نخستین شمار استفاده سرمایه‌داری از ماشین بود. بدینگونه از راه فرخواندن همه اعضا خانواده کارگری، بدون تفاوت جنسی و سنی، بزرگ برجم فرمانروائی مستقیم سرمایه، ماشین، این نیرومند وسیله جانشینی کارگر کارگر، فوراً "مبدل بوسیله‌ای برای افزایش عده کارگران مزدور میگردد. کار اجباری بنفع سرمایه‌داری، نه تنها مقام بازیهایی کودکان را غضب نمود، بلکه بکار آزادی نیز که در محیط خانه و در درون مرزهای سنتی برای خود خانواده، انجام میگرفت دست انداخت.

ارزش نیروی کار نه تنها از روی زمان کاری، که برای معاش انفرادی یک کارگر بزرگسال لازمست، معین میشود، بلکه منوط بزمان کاری نیز هست که برای نگهداری خانواده کارگر ضرور است. با فروریختن تمام اعضا خانواده کارگری به بازار کار، ماشین ارزش نیروی کار مزد را به مجموع خانواده‌اش تقسیم میکند. بنابراین ماشین از ارزش نیروی کار کارگر میگذرد. ممکن است مثلاً خریداری، نیروی کار متعلق با فراد یک خانواده بیشتر از نیروی کار رئیس خانواده، که سابقاً مورد خریداری قرار میگرفت، تمام شود ولی اکنون چهارروزانه کار بجای یکروزانه کار قرار دارد و لذا قیمت آن به نسبت افزایش اضاف کار چهار نفر بر اضافه کار یک نفر تنزل میکند. اکنون، برای اینکه خانواده بتواند زندگی کند، چهار نفر نه تنها باید کار کنند بلکه باید به سرمایه اضافه کار تحویل دهند. از اینراه است که ماشین از آفتاب امر، با افزایش مصالح انسانی بهره‌گشی، میدان استثمار سرمایه و در عین حال درجه بهره‌گشی را توسعه میدهد.

مارکس سرمایه (جلد نخست)

استثمار زنان شوهردار

آقای E که کارخانه دار است، با متحضران میرساند که برای دستگاههای خود بکار با فدی خوبی متحضران را استخدام میکند. وی زنان شوهردار را ترجیح میدهد، بویژه آنانی که در خانه خانواده ای دارند که از حیث معیشت آنان وابسته اند، زیرا چنانکه وی میگفت اینان دقیق تر و مطیع تر از زنان مجرد اند و مجبور اند که نیروهای خود را تا سرحد امکان بکار برند تا بتوانند وسایل ضروری زندگی را تأمین نمایند. بدین طریق آن خصال، آن صفات خاصی که بویژه زنان است بزبان او بر میگردد و همه آن حجب و نازنینی که در نهاد اوست وسیله بردگی و آزارش میشود.

مارکس - سرمایه (جلد نخست)

استثمار پسران و دختران

قانونگزاری کارخانه‌ای که نظم و ترتیب برای کار در کارخانه‌ها، مانو فاکتور‌ها و غیره مقرر نمود در آغاز کار فقط بصورت مداخله‌ای در مورد حق بهره‌کشی سرمایه بنظر آمد. ولی بعکس تصویب هرگونه مقرراتی در مورد آنچه کار خانگی خواننده میشد بلافاصله بمنزله تعرض مستقیم به قدرت پسران patria potestas تلقی گردید، یعنی اگر بخواهیم آنرا بزبان جدید تعبیر کنیم باید بگوئیم تجاوزی نسبت به اختیارات والدین اطفال شمرده شد و پارلمان بر عاقله انگلستان مدتها چنین وانمود میکرد که از اتخاذ تصمیم در این مورد احتراز دارد. ولی سرانجام حکم واقعیات ویرا بقبول این نکته وارد شد که صنعت بزرگ پانزدهم زدن پایه اقتصادی زندگی خاندانی قدیم و کارخانه‌ای منطبق با آن، مناسبات خانوادگی کهن رانیز فرومیبرد. حق کودک میبایستی اعلام میگردد. در نتیجه گیری گزارش سال ۱۸۶۶ کمیسیون کار کودکان چنین گفته شده است: "بدبختانه از مجموع شهادت‌های که داده شده است چنین برمیآید که کودکان هردو جنس پیش از همه علیه اولیا خودند". سیستم بهره‌کشی برون از اندازه از کار کودکان بطور عموم و کار خانگی بالاخص از آنجهت باید ارمانده است که اولیا اطفال نسبت بفرزندان خردسال و لطیف خویش قدرتی خود سرانه و شوم اعمال میکنند، بدون آنکه هیچگونه قیدی و بندی مانع آنان باشد. . . . پدران و مادران اطفال نباید دارای چنان قدرت مطلق باشند که بتوانند فرزندان خود را مبدل به ماشین‌هایی نمایند که همه هفته فلان یا بهمان مقدار دستزد بانها تحویل دهند. . . . کودکان و جوانان حق دارند که از حمایت قانونگزاری در برابر سو استفاده‌ای، که از اختیار ولایت میشود و نیروی جسمانی آنها نابینگام میکنند و آنها را در زمینه زندگی اخلاق و فکری تنزل میدهد، برخوردار گردانند."

ولی این سو استفاده از اختیار ولایت نیست که بهره‌کشی مستقیم یا غیر مستقیم نیروی نارس‌کار را بوسیله سرمایه بوجود آورده است بلکه بعکس شیوه استثمار سرمایه‌داریست که با از بین بردن پایه اقتصادی قدرت پدری موجب سو استفاده از این اختیار گردیده است. هرچند که انحلال زندگی خانوادگی، قدیم در درون سیستم سرمایه‌داری وحشتناک و چندش‌آور جلوه کند، معذک این نکته مسلم است، که صنعت بزرگ با نقش‌قاطعی که بزنان، جوانان و کودکان مرد و جنس‌د پروسه سازمان یافته تولید اجتماعی در خارج از محیط زندگی خانوادگی تقویم میکند، پایه اقتصادی نوینی برای تشکیل عالیتر خانواده و مناسبات بین دو جنس بوجود میآورد. بدیهی است که مطلق انگاشتین شکل ژرمانو مسیحی خانواده همانقدر غیر منطقی و باطل است که تصور مطلقیت درباره شکل باستانی رومی و یونانی یا شکل شرقی خانواده، یعنی اشکالی که بنوبه خود سلسله‌ای از انکشاف تاریخی را تشکیل میدهند. و نیز این نکته محقق است که در شکل خود رو و خشن سرمایه‌داری، یعنی در شکل که کارگر برای پروسه‌ی تولید است و نه پروسه‌ی تولید در خدمت کارگر، ترکیب پرسنلی کار جمعی از افراد هردو جنس از هر طبقه سنی، سرچشمه زهرآلود فساد و بنده نیروی است، معذک، در صورتیکه شرایط مساعد فراهم آید، همین پدیده سنی بعکس باید مبدل بسرچشمه فیاض از انکشاف انسان منشانه گردد.

مارکس - سرمایه (جلد نخست)

مرگ ناشی از اضافه کار

در آخرین هفته های ماه ژوئن سال ۱۸۶۲ کلیه روزنامه های لندن خبری تحت عنوان "هیجان انگیز" death from simple over-work (مرگ تنها در اثر زیاد کاری) منتشر ساختند. این خبر مربوط بود به مرگ دختر مد روزی بنام مری آن واگلی Mary Anne Walkley که ۲۰ ساله بود و در یکی از محترمتربین سالنهای مد کار میکرد. سالن مزبور بوسیله خانمی که نام دلریای الیز Elise داشت اداره میشد. داستان کهنه ای که بارها نقل شده بود از نو کشف میشد. همین دختر بطور متوسط روزی ۱۶ ساعت و نیم کار میکرد ولی بهنگام فصل ، اغلب تا ۳۰ ساعت متوالی بکار اشتغال داشت. و "نیروی کار" فرسوده او را گاه بگاه بوسیله جرعه های شری ، پورتو و قهوه بحال سهل نگه میداشتند. و در ستاین جریان در بحبوحه فصل بوقوع پیوست. لازم بود که وی باشتاب هرچه تمامتر لباسهای جشن لیدی های نجیب زاده را برای بالی که بافتنار پرنسس تازه وارد ولز داده میشد ، آماده نماید. مری آن واگلی ۲۶ ساعت و نیم بدون انقطاع با ۶۰ دختر کار کرده بود. پس نگر از این دختران در انطالی که بجزمت دارای یک سوم از هوای لازم برای استنشاق بود کار میکردند و شبها هر دو نفر از آنها در یک تخت خواب، در یکی از این زانه های متعفن می خوابیدند که هر یک از خوابگاهها فقط بوسیله تختی از یکدیگر مجزی شده بود و اینجا یکس از بهترین سالنهای مد لندن بشمار میرفت. مری آن واگلی روز جمعه بیمار شد و روز یکشنبه درگذشت ، بدون اینکه قبلاً آخرین لباس که در دست داشت آماده کرده باشد ، امری که موجب شگفتی خانم الیز گردید. دکتر کیز Keys هنگامی بیابین بیمار خوانده شد که کار از کار گذشته بود ، او در برابر Coroner's Jury (هیئت تحقیق درباره علت مرگ) با کلمات خشکی چنین شهادت داد: "مری آن واگلی در نتیجه آن مرده است که ساعات طولانی ، در کارگاهی کار کرده که بیش از حد کار کرده و در اطالی خوابیده که بیش از اندازه تنگ بوده و هوای کافی نداشته است". هیئت تحقیق برای اینکه از لحاظ آداب دانی درسخوبی به پزشک داده باشد مقابلاً چنین اعلام نمود: "موصوفه در نتیجه سکه قلبی درگذشته است ولی بیم آن میرود که مرگ وی در نتیجه کار طاقت فرسا در کارگاهی که بیش از حد کار کرده و غیره تسریع شده باشد". روزنامه مورینگ ستار Morning Star ارگان کوبدن Cobden و برایت Bright ، سردمداران تجارت آزاد ، فریاد برمیآورد که: "برگن سفید پوست ما تا دم گور کار میکنند و بی سرو صدا نابود میشوند و میمیرند".

مارکس - سرمایه (جلد نخست)

کارآرزان

قبل از اینکه کار زنان و کودکان کمتر از ده سال در معادن صنوع گردد، سرمایه‌داران استخدام زنان و دختران عریان، غالباً در کار مردان را، که تا آن زمان طبق موازین اخلاقی شان، بهیچ وجه و بهیچ وجه در دفتر حسابشان، مجاز شمرده میشد، در نظر داشتند؛ این تنها پس از تصویب قانون [منجاستخدام زنان و کودکان در معادن] بود که به ماشین آلات روی آوردند. باینکه ها [امریکائی های جنوسی] یک ماشین سنگ خردکن اختراع کرده‌اند. انگلیسیها از آن استفاده نمیکنند. زیرا "مطلوک" (wretch) لفظ معمول اقتصاد سیاسی انگلستان برای کارگر کشاورزی است که اینکار را انجام میدهد. آن بخش چنان کوچکی از کار خود را به مثابه مزد دریافت میکند که [بکارگرفتن] ماشین مخارج تولید را برای سرمایه‌دار بالا میبرد.

در انگلستان زنان هنوز گاهگاهی بجای اسب برای کشیدن قایق در کانال بکار گرفته میشوند، زیرا کار لازم برای تولید اسب یا ماشین مقدار دقیق دانسته است، در حالیکه مقدار لازم برای نگهداری یک زن از اضافه جمعیت مادون هر محاسبه است.

از اینجا میتوان دید که رعایت زن و برابری وی مادامیکه زن از کار مولد اجتماعی برکنار است و به کار خصوصی خانگی محدود است، میسر نیست و نخواهد بود. رعایت زن تنها هنگامی میسر خواهد بود که زن بتواند در سطحی وسیع و اجتماعی در تولید شرکت جوید و کار خانگی تنها جز ناچیزی از وقت او را در بر نگیرد. و تنها اکنون این امر از طریق صنعت بزرگ پایه مدرسه فقط استخدام کار زنان را در رشته‌های وسیعی ممکن میسازد مجاز ساخته است، بلکه بنحوی مثبت خواستار آن است، در حالیکه از طریق تغییر روز افزون کار خصوصی خانگی پسوی پایان دادن آن گرایش منجیابند.

مردی که امروز علامت منزل حاکمیت داشت، آخرین سد حاکمیت مطلق اش فرورفته است...

مارکس - سرمایه (جلد نخست)

استثمار زنان شوهردار

موافق ماترالیسم تاریخی، عنصر تعیین کننده در تاریخ در آخرین تحلیل عبارت است از تولید و تجدید تولید حیات فوری. حال، این خود از دو گونه است؛ از یکسو تولید وسایل معاش، و وسایلی که در خدمت پوشاک، مسکن و خوراک و ابزاریکه برای این هدف لازمند؛ از سوی دیگر تولید خود اینها بشر، یعنی تولید مثل.

نهاد های اجتماعی که تحت آن انسانها یک دوره معین تاریخی و یک کشور معین میزیزند، متاثر از این دو گونه تولید اند؛ از طریق مرحله انکشافیکه از یکسو کار و از دگرسوی خانواده در آن قرار دارد.

مارکس - سرمایه (جلد نخست)

خانواده و انکشاف جامعه

هر چه کار کمتر انکشاف یافته باشد، مجموع محصولات آن، و در نتیجه ثروت جامعه، محدود تر است و سلطه نظم اجتماعی متکی به روابط خونی هر چه بیشتر. در این حال، در این سازمان اجتماعی متذکر روابط خونی، کارآئی کار کم و پیش انکشاف می باشد، و همراه آن مالکیت خصر صی و مبادله، نابرابری ثروت، و استثمار نیروی کار دیگری، و از آن طریق اساس خصومت طبقاتی ... جامعه ای که بر روابط خونی تکیه داشت، در نزاع طبقات اجتماعی که تازه انکشاف یافته اند، منجر می شود؛ و جای خود را به جامعه ای نوین متمرکز در حکومت میبخشد که واحدهای درجه دوم آن دیگر اجتماعات متکی بخون نیستند بلکه متکی است به واحدهای جمعیتی، جامعه ای که سیستم خانوادگی در آن تماما زیر سلطه ی مالکیت قرار دارد، و در آن اکنون خصومت طبقاتی و مبارزه طبقاتی، که محتوی تاریخ تاکنون ثبت شده را تشکیل میدهد، آزادانه انکشاف میسازد.

انگلس - سرچشمه ی خانواده، مالکیت خصوصی و حکومت

فوریه و آزادی زن

وقتی بورژوازی و پیغمبران پر شور پیش از انقلاب و متعلقان نفع طلب بعد از انقلاب سخن میگویند فوریه چشمان را میگرد. از فقر مادی و معنوی عالم بورژوازی بیرحمانه پرده بر میدارد و آن را در برابر وعده های فریبنده فیلسوفان قرن روشنائی میگذارد که سخن از جامعه ای میگویند که در آن فقط عطف حکمفرما است و از تندی که خوشبختی عام را به همراه خواهد داشت و از کمال یافتن هسی حد انسان. و نیز این وعده ها را در برابر کلمات رنگارنگ ایدئولوگ های معاصر خود قرار میدهد و ثابت میکند که چطور بر طمضراق ترین جمله پردازیها همیشه مربوط به وقت انگیز ترین حقایق هستند و طنز و کلاه برنده خود را بر این شکست جبران ناپذیر عبارات فرو میریزد. فوریه فقط یک منتقد نیست، طبع شادش از او یک طنز نویس ساخته است، یکی از بزرگترین طنز نویسان تاریخ. سوچوئی و پوهانوری را که بعد از انقلاب رشد میکند و طرز فکر دکانداری را در همه تجارت آن عصر، با مهارت تمام طراشی میکند، و از بنکار حفظ فراوان میبرد. و از آن استادانه تر انتقاد اوست از اشکالی که روابط جنسی و موقعیت زن در جامعه بورژوازی بخود گرفته است. اولین کسی است که این حقیقت را بیان کرد که در یک جامعه معین، درجه آزادی زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است.

انگلس - آنتیپدورینگ

۵ جامعه‌ی کمونیستی و اشتراک زنان

پرسش - نظم جامعه کمونیستی چه تاثیری بر خانواده خواهد گذاشت؟
پاسخ - نظم جامعه کمونیستی مناسبات زن و مرد را به مسئله‌ای صرفاً شخصی که تنها با افراد مورد بحث مربوط خواهد شد، بدل خواهد کرد و دخالت جامعه را در آن غیر ضرور خواهد ساخت. این امر انجام پذیر است، زیرا مالکیت خصوصی ملغی میگردد، و کودکان بطور اشتراکی پرورش داده خواهند شد، و بدینوسیله دو پایه اساسی ازدواج‌هایی که تا کنون مرسوم بوده است، یعنی وابستگی زن بشوهر و فرزندان به پدر و مادر، که به مالکیت خصوصی مقید بوده‌اند، ضمیمه میگردد. این پاسخ‌بخت به تنگ‌ظران اخلاقپرست (فیلیستینها) علیه اشتراک‌زنان در جامعه‌ی کمونیستی. اشتراک‌زنان رابطه‌ی است که بجامعه بورژوازی تعلق دارد و امروز بشکل اکمل اش در فحشا ظاهر میگردد. لیکن ریشه‌ی فحشا در مالکیت خصوصی است و همراه آن نیز سرنگون خواهد شد. بنابراین اجتماع کمونیستی نه تنها اشتراک‌زنان را بسر قرار نمیسازد، بلکه بان پایان میدهد.

انگلس - اصول کمونیسم

چگونه بورژوازی سجنگ فحشا می‌رود!

اخیراً پنجمین کنگره بین المللی برای مبارزه علیه برده‌داری سفید در لندن برگزار شد. در اجلاس‌ها، کنفرانس‌ها، کنش‌ها، اسقف‌ها، خاخام‌ها، و روسای پلیس و انواع و اقسام خبیثین بورژوا در این کنگره حضور بهم رسانیدند. مهمانیهای رسمی و پذیراییهای رسمی همچون پیمانسی داشتند. و سخنرانی‌های طولیل موبانه‌ای درباره ضرورت فحشا هم ایراد شد. اما وسایلی مبارزاتی که نمایندگان شيك و آراسته از کنگره می طلبیدند چه بود؟ عمدتاً "رومپلو" پلیس و مذهب.

اینها معتقد بودند که این دو مطمئن ترین و موثرترین وسیله مبارزه علیه فحشا است. موافق گزارش فرستاده لابیویگر فولکس سناسیونگ در لندن، يك نماینده انگلیسی باین پزمیداد که قانونی به مجلر برده است که مطابق آن جاکشستنی مستوجب مجازات بدنی خواهد بود. اینست قهرمان "متدن" معاصر در مبارزه علیه فحشا!

يك خانم کانادائی نتوانست از بیان اشتیاق خود در مورد نثارت پلیس و زنان پلیس بر زنان "گمراه" خودداری کند؛ و اما در مورد زنان کارگر، این خانم بر این عقیده بود، که شایسته دستمزده بیشتری نیستند. يك کنش‌آلمانی بر علیه ماتریالیسم معاصر جرقه زد که بعقبه او در میان مردم هر روز بیشتر توسعه مییافت و به گسترش عشق آزاد (FREE LOVE) كك منبوس.

هنكاميك نماینده‌ای از انریش، گرتنر Gertner خواست به ریشه‌های اجتماعی فحشا، بهمنسی نیاز، فلاکت خانوادگی‌های زحمتکش، استنثار کودکان، وضع غیر قابل تحمل مسکن و غیره بیرون آرد، فریاد‌های مخالفت آمیز سخنگو را خاموش ساخت!

از سوی دیگر، در میان نمایندگان داستانهای آموزنده و موبانه‌ای درباره شخصیت‌های عالی مقام مختلف نقل می‌شد. مثلاً هنكاميك ملکه آلمان قرار است از يك بیمارستان در برلین دیدن کند، به انگلیست مادران کودکان "نامشروع" انگشتر می‌کند تا شخصیت بزرگ از دیدن مادران بی همسر در تعجب نشود. بر این پایه میتوان دآوری کرد که چه در روش تهنوت آور بورژوازی در کنگره‌های بورژوا - آریستوراتیک حکم فرمات.

دو فروشان متقلب بدل و بخشش و حامیان "بهنسی استنثار" نیاز و فلاکت بگرد هم می‌آیند تا علیه "فحشا" مبارزه کنند، امری که آریستوراتیکها و بورژواها دقیقاً در نگهداری آن کوشا هستند!

نهن - زن و جامعه

زنان و انقلاب

هیچ حزب دمکراتی در جهان یا در هیچ یک از جمهوریهای پیشرفته بورژوازی نیست که طی دههها سال در این رابطه [رابطه زنان] یکصدم آنچه را که ما ظرف یکسال حکومت خود کرده ایم، اجسام داده باشد. ما حقیقتاً نگذاشته ایم که کوچکترین چیزی ازین قوانین شرم آور مربوط به نابرابری حقوق زنان، موانع در راه طلاق و رسوم حقیری که مشایخ اینها هستند، عدم شناسائی فرزندانیکه خان از ازدواج متولد میشوند، جستجوی اصل و نسب و غیره دوام بیاورند. قوانینی که بتعداد زیادی کشورهای سرمایه داری وجود دارند و مایه شرم سرمایه داری و بورژوازی اند. و ماهزار بارحق داریم بآنچه در این زمینه کرده ایم بیالیم...

[اما] زنان همچنان بمثابة برده ی خانگی باقی مانده اند و علیرغم همه ی قوانین رهایی بخش زیرا اقتصاد خانگی و کوچک با حفظ او در آشپزخانه و اطلاق بچه ها و مجبور ساختن او به صرف نیرویش در وظایف بسیار غیرمولد، فقیر، اعصاب هر خردکن، خمارکننده و تضعیف کننده ی روح، او را سرکوب میکند، خفه میسازد، و تحقیر و تحمیق میکند.

آزادی راستین زنان، کمونیسم راستین تنها هنگامی آغاز میشود که مبارزه ی توده ها، به رهبری بیولتارهای قدرتمند، علیه این اقتصاد کوچک خانگی آغاز گردد، یا بعبارت دقیقتر، هنگامی که سانی آن به اقتصاد بزرگ سوسیالیستی.

لنین - اینکار کیبر

انقلاب و زنان

امر اساسی در بلشویسم و انقلاب اکبر روسیه عبارتست از کشاندن درست همان کسانی به سیاست که پیش از همه تحت سرمایه داری ستم میدیدند. بدینان ستم میشد، فریب داده میشدند، و سرمایه داران آنها را چه در زیر حکومت سلطنتی و چه در جمهوریهای بورژوازی میچاپیدند. این ستم، این فریب، این دستبرد به دستنخ مردم توسط سرمایه داران مادامیکه مالکیت خصوصی بر زمین، کارخانجات و کار وجود داشت، اجتناب ناپذیر بود...

و ممکن نیست توده ها را بسیاست کشاند بدون آنکه زنان نیز کشانده شوند، زیرا تحت سرمایه داری نهی از نوع بشر که زنان باشند، زیر یوغ دوگانه رنج میبرند. زنان کارگر و روستایی تحت ستم سرمایه قرار دارند، و افزون بر آن، حتی در دمکراتیک ترین جمهوریهای بورژوازی، در درجه نخست در یک مقام پست تر قرار دارند، زیرا قوانین برابری آنان را با مردان روا نمیدارد، و در درجه دوم - و این مهمتر است - به "بردگی خانگی" اشتغال دارند، "بردگان خانگی" هستند، و زیر سخت ترین، گند ترین، و بیپهوده ترین کار در آشپزخانه و اقتصاد خانگی، خوانوادگی منزوی خرد میشوند...

لنین - پیام بنیاست روز جهانی زن

جنبش بورژوازی زنان و مبارزه طبقاتی

... تمام زنان بدون تمایز موقعیت اجتماعی، در وضع کنونی خود که زیر سلطه‌ی و فرمان مرد قرار دارند در این نافعند که این وضع و احوال زنان از طریق رفعم و تغییر قوانین دگرگون گردند. بخش اعظم زنان شدیداً خواستار این اند که این وضع کلاً تغییر یابد. بدین سان است که سرکسی مزدور که تحت آن قسمت اعظم آنان به ناله و زاری کشانده شده، و بزرگی جنسی که با اوضاع و احوال مالکیت و صنعت قریباً مربوط است، از این خواهند رفت. زنانی که در جنبش بورژوازی زنان متعهد اند، ضرورت چنین تغییر ریشه‌ای را درک نمیکنند. اینان که تحت تأثیر موقعیت ممتاز خویش در جامعه هستند به جنبش پرولتری زنان و آمل متفاوتان با این دید میگردند که خطرناک و ناپایدارانه است و باید با آن از درمقابله درآیند. بدین سان است که تفاوت طبقاتی که خلیجی بین بین کارگر و سرمایه دار پدید میآورد، اثرات خود را در جنبش زنان نیز باقی میگذارد، و هرچه که وضع وخیمتر گردد، اثرات آن بیشتر میگردد.

سبیل - زن و سوسیالیسم

تاریخ زنان، تاریخ سرکوبی زنان است

میان زن و کارگر یک چیز مشترک است: هر دو سرکوب شده اند. تنگ ایمن سرکوبی در زمانها و کشورهای مختلف دچار تغییراتی شده ولی سرکوبی باقی مانده است. در طول تاریخ، ستم‌دیدگان اغلب از سرکوبی خود آگاه بودند و ایس آگاهی سببند که بعضی تغییرات و بهبودیها در موقعیتهای پدید آمد، و ولی نتوانستند ماهیت واقعی این سرکوبی را بشناسند، چه در مورد زنان و چه در مورد کارگران این شناخت فقط در زمان ما حاصل شده است. مد از اینکه برای پایان دادن به یک وضع نامعادله جنبشی شروع شود که امید پیروزی داشته باشد، میبایست ماهیت واقعی جامعه و فواینقی که پایه توسعه‌اش بوده‌اند شناخته شود. اهمیت و وسعت چنین جنبشی بستگی به آگاهی طبقات محروم دارد و آزادی حرکتی که از آن برخوردارند. از این دو نقطه نظریون از کارگر عقب است و این هم بدلیل آداب و تربیت است

و هم بدلیل آزادی که او را داده اند . از طرفی شرایطی که در یک سلسله نسلهای طولانی بجا میماند بالاخره تبدیل به عادت میشود ؛ توارث و تربیت سبب میشود که این شرایط بنظر مرد و طرف " طبیعی " بیاید . از اینجاست که امروز نیز زنان عقبماندگی شرایطشان را بعنوان یک چیز بدیهی میپندارند . با زحمت زیاد باید فاعلشان کرد که شرایطشان در خور آنها نیست و باید بکوشند تا در جامعه افرادی با حقوق مساوی مردان و از همه نظر برابر آنان بشوند .

با اینکه شباهتهای زیادی میان موقعیت زن و موقعیت کارگر وجود دارد ولیس یک اختلاف اساسی هست ؛ زن اولین موجود انسانی بود که مورد بهره برداری واقع شد . پیش از اینکه برده وجود داشته باشد زن برده بوده است .

منشا هر وابستگی اجتماعی ، وابستگی اقتصادی طرف سرکوب شده به طرف سرکوبنده است . از زمانهای بسیار دور زن در چنین موقعیتی بوده است ؛ این را تاریخ توسعه جامعه انسانی بما میآورد .

بسیل - زن و سوسیالیسم

مسئله زنان یک جنبه مسئله اجتماعیست

ما در دوران تحول اجتماعی بزرگی زندگی میکیم که هر روز ابعاد وسیعتری بخود میبرد . در همه طبقات اجتماعی یک حرکت و یک جنب و جوش افکار آشکار است که شدت و تیز و بغزونی میبرد . همه در می یابند که زمین زیر پایشان سست میشود . مسائل بسیاری پدیدار میشود که درباره راه حلشان در دو جهت

مخالف بحث میشود . مسائل بسیاری پدیدار میشود که درباره راه حل شان در دو جهت مخالف بحث میشود . یکی از مهمترین آنها مسئله ایست که مستلزمی زنان نامیده میشود .

زنان در ساختمان اجتماعی ما چه جایی باید داشته باشند ، چگونه میتوانند همه نیروها و همه استعدادهای خود را توسعه دهند تا در جامعه انسانی افراد کاملی بشوند که از همه حقوق برخوردار باشند و بتوانند تا آخرین حد فعالیتشان را آشکار کنند بنظر ما این مسأله معادل مسأله دیگری است و آن اینکه یک جامعه انسانی چه ساختاری باید داشته باشد تا بتواند بجای هزارها نوع سرکوبی و استثمار و احتیاج و فقر ، بشریتی آزاد تر و جامعه ای بوجود آورد که از نظر فردی و اجتماعی کاملا سالم باشد . بنابراین مسأله زنان در نظر ما فقط یکی از جنبه های مسأله کلی اجتماعی است که در حال حاضر همه ادیان را بخود مشغول داشته ، همه افکار را بحرکت در می آورد . راه حل نهائی آن فقط در حذف کردن تناقضات اجتماعی است و مضراتی که از آن نتیجه میشود .

بسیل - زن و سوسیالیسم

اروس بالدار را مکان دهید

۱ - عشق بمثابة عامل ، روانی - اجتماعی .

رفیق جوانم ؛ شما از من پرسیده اید که عشق در ایدئولوژی کارگری چه مقامی دارد ؟ شما از اینکه کارگران جوان در حال حاضر بیشتر گرفتار عشق و مشکلات مربوط به آن هستند تا وظایف بزرگی که در برابر جمهوری کارگری قرار دارد ، احساس نگرانی میکنید . اگر چنین است ، دوری از راه دور برای من مشکل است ؛ بگوئیم تا توضیحی بر آن بیابیم . یافتن پاسخ سوال اول ، یعنی : محلی که عشق در ایدئولوژی طبقه کارگری اشغال میکند ، آسان تر خواهد بود .

تردیدی نیست که روسیه شوروا ، در مرحله نوینی از جنگ داخلی است . جبهه انقلابی به مبارزه ایدئولوژیک و فرهنگی کشانده شده ؛ مبارزه ایدئولوژیک و فرهنگی بورژوازی با فرهنگ و ایدئولوژی کارگری . آشنایی ناپذیری این دو ایدئولوژی روز بروز آشکارتر شده و مقابله این دو فرهنگ از سن مختلف ، روز بروز شدیدتر میشود . همزمان با پیروزی موازین و آرمانهای کمونیستی در زمینه سیاست و اقتصاد ، انجام انقلابی در جهان بینی ، احساسات و ساختمان روحی جهان کارگری ضروری بنظر میرسد . از این لحظه ، میتوان به وجود رفتار تازه در برابر زندگی ، جامعه ، کار ، هنر و قواعد زندگی ، یعنی اخلاق ، توجه نمود . جز تفکیک ناپذیری از این قواعد زندگی روابط زن و مرد است . انقلاب در جبهه روحی ، چرخش عظیمی را که طی پنج سال جمهوری کارگری در روحیه انسانها آغاز کرده بود ، به کمال میرساند .

با شدت یافتن مبارزه دو ایدئولوژی ، قلمرو نبرد وسیعتر میشود و معماهای زندگی که بی وقفه در حال افزایش اند ، بنحو احتساب ناپذیری در برابر بشریت بها میخیزند . معماهایی که فقط ایدئولوژی طبقه کارگر قادر به دادن پاسخ رضایت بدنی است .

ساله ای که شما عنوان نموده اید ، در شمار این مشکلات قرار دارد . معمای عشق یا به عبارتی دیگر ، مساله روابط بین زن و مرد ، مشکلی به قدمت خود بشریت است . بشر ، در مراحل مختلف رشد تاریخی خود به طرق گوناگون به حل آن پرداخته است . ولی کلیدها تعویض میشوند و " معما " برجای میماند . مشکل کلیدها ، به دوران و طبقه و " روح زمان " (فرهنگ) بستگی دارند .

در روسیه نیز ، در سالهای خونین جنگ داخلی و مبارزه علیه افتراش ، عده کمی نگران این " معما " بودند . بشریت زحمتکش ، طعمه احساسات دیگر ، آزمایشات دیگر و هیجانانگیزم تری بود . در این سالها کسی بتصور جدی به رنجها و الام عشق نپرداخت . زیرا که مرگه کور در کسین بود و همه ساله این بود ؛ چه کسی پیروز خواهد شد ؟ انقلاب ، یعنی پیشرفت یا ضد انقلاب ، یعنی ارتجاع ؟ در برابر چه رهنموی طغیان بزرگ انقلابی ، اروس بالدار و ملائم (خدای عشق) بناچار با وحشت از صحنه زندگی ناپدید گشت . وقت و نیروی اخلاقی اضافی برای وقف به شادی و رنج عشق نبود . این چنین است قانون حفظ نیروی روحی اجتماعی بشریت . در گل ، این نیرو ، همیشه به سمت هدف اصلی و فوری لحظه تاریخی هلاکت شده است . طبیعت ، یعنی فریره تولید مثل ، کنشش دو جنس مخالف بسوی هم ، برای مدت زمان محدودی ، حاکم موقعیت بود . زن و مرد بسیار آسانتر و راحتتر از قبل وحدت یافته و جدا میشوند . آنها بدون رنج روحی بزرگ بهم نزدیک شده و بدون اشک و درد از هم جدا میشوند .

عشق بدون شادی بود .

جدایی بدون رنج خواهد ماند .

درست است که فحشا نابود شده بود . اما بوضوح میدیدیم که روابط جنسی آزاد ، بدون ایجاد مسئولیت برای دو طرف ، که تنها محرك آن بنحو خالص ، غریزه تولید مثل بود ، چند برابر شده بود . بعضی ها ترسیده بودند . اما در آن سالها ، روابط بین زن و مرد ، ترکیبی جز این نمیتوانست داشته باشد .

با وحدت [طرفین] بر اساس احساس رفاقت سخت آوازش شده ، یک دوستی درازمدت که توسط لحظات سخت [مشترک] استحکام یافته خود را حفظ میکرد ، با اینکه بطور گذرا ، و چون یکی از اشتغالات ، بنظور ارضا" یک نیاز صرفا بپولوئیک (که هر یک از طرفین در از سرواگردنش تعجب می کردند تا از کار اساسی خویش یعنی انقلاب باز نمانند) بروز میکرد .

غریزه خالص تولید مثل ، براهتی بروز میکرد و بزودی خاموش میشد . این تمایل جنسی که فاقد ریشه های روحی و اخلاقی بود ، این " اروس بی بال " کمتر از " اروس بالدار " (عشق) از ریشه های لطیف هیجانناات گوناگون یافته شده ، نیروی روحی فرد را مستحیل مینمود . " اروس بی بال " شبهای سفید میآفریند . اراده را در هم نمیشکند و در فعالیت سرد عقل ، اشتباه ایجاد نمیکند . زمانی که رنگ دعوت به انقلاب بی وقفه در گوش بشریت زحمتکش به صدا در میآید ، طبع مبارز ، حق در غلبدین به آغوش " اروس بالدار " را ندارد . استفاده از نیروهای روحی جمعیت در حال مبارزه ، در آزمایشات بی اهمیت و بدون نفع مستقیم برای انقلاب ، بی مورد است . عشق فردی بر روی دوتی بنا شده که بسوی یگانگی کشانده میشوند ، صرف نیروی روحی عطشی را میطلبند . طبع کارگر که سازنده زندگی نوین است ، نه فقط میخواهد با صرف جوش از وسایل مادیهش استفاده کند ، بلکه مایل است که نیروی روحی و اخلاقی هر کس ، بخاطر وظایف انقلابی مشترک صرفه جوشی شود . بهمین دلیل است که در این دوره مبارزه انقلابی شدید " اروس بالدار " مستحیل کننده نیرو ، جای خود را به " اروس بی بال " یعنی به غریزه تولید مثل میسپارد .

ولی ، امروز منظره تغییر کرده است . جمهوری شوراهای و همراه با آن ، بشریت زحمتکش به مرحله آرامش نسبی و موقت پا گذارده اند . ما در آغاز کار پیچیده آگاهی طبقاتی و بنکار بستن تمامی آنچه فتح گردیده ، بدست آمده و آفرینش یافته قرار داریم . سازنده شکل زندگی نوین ، یعنی طبع کارگر ، باید از هر پدیده اجتماعی و روحی درس گرفته ، آن را درک نموده ، از آن آگاه شده ، هدایت کرده و از آن اسلحه ای برای دفاع طبقاتی از خود بسازد . درک قوانین بوجود آوردن اموال مادی ، برای انجام این امر کافی نبوده و لازمست که طبع کارگر به فهم قوانینی که بر حرکت روح حاکمند نیز دست یابد . تنها بدینگونه است که طبع کارگر تا دندان ، برای مقابله با جهان محتضر بورژوازی ، مسلح خواهد بود . تنها در این هنگام است که بشریت زحمتکش میتواند خود را ، نه تنها در جنبه جنگ و کار که در جنبه فرهنگ نیز پیروز بخواند .

اکنون که انقلاب در روسیه پیروز گشته و قوام یافته است ، اکنون که انسان بنامی در فضای نبرد انقلابی مستحیل نمیکرد ؟ " اروس بالدار شکنده " که بطور موقت به انبار اشیا" یدکی تعبیه گردیده بود ، دوباره شروع به بهره برداری از حقوق خود نموده است . انکار نمیتوان کرد که در حال حاضر در زندگی جمهوری شوراهای افزایش نیازهای روحی و اخلاقی ، تصمیم به شناخت و کشتن بسوی مسائل علمی ، هنری و تئاتر جلوه گر کرده است . این چرخش که هدف آن ، در جارجوب جمهوری شوراهای ، بنکار بستن ثروت روحی انسان است ، بطور اجتناب ناپذیری عوالم عشقی را در بر دارد . اکنون شاهد باز یافت توجه به روانشناسی جنسی و معمای عشق هستیم . هر کس کم و بیش رابطه ای با آن دارد . دیگر با شگفتی در دست کارگران مسئول

که در این سالهای اخیر فقط سرمقاله‌های "پراودا" و "صورتجلسات" را میخواندند ، کتابهای کوچک ادبی ، که در آنها نمط "اوس بالداز" را میسرانید ، مشاهده میکنم . چه معنی دارد ؟ از نجاتی است ؟ نشانه انحطاط عمل انقلابی است ؟ نه ، چیزی نظیر اینها نیست . زمان آن است که از رهاکاری اندیشه بورژوازی نجات یابیم . زمان آن است که عمیقاً اعتراف کنیم که عشق ، نه فقط یک عامل قاهرانه طبیعت ، یعنی نیروی زیستی ، بلکه یک عامل اجتماعی است . عشق در جوهر خود ، عاطفه ای صفاً اجتماعی است . این حقیقتی است که عشق در تمام مراحل تحول بشری ، تحت شکلها و جنبه های گوناگون ، همانند جزئی تفکیک ناپذیر فرهنگ _____ که روحی جامعه ظاهر گردیده است . حتی بورژوازی ، که عشق را امری خصوصی " اعلام میداشت ، عملاً میدانست که چگونه از چهارهای اخلاقی خود ، برای هدایت عشق به مسیری که بهتر به نافع طبقاتی او خدمت نماید ، استفاده کند . برهان قویتر آنست که ، ایدئولوژی طبقه کارگر باید از اهمیت نواطف عاشقانه ، به نفع عاطفی (همانند هر پدیده روانی - اجتماعی دیگر) نفع جامعه استفاده کند . عشق نباید پدیده ای شخصی و تنها مربوط به دوستی که یکدیگر را دوست دارند تلقی شود . عشق باید این اصل دلچسپی بر ارزش را نفع جامعه تقویت کند و شاهد این مدعا این واقعیت است که در طول تمام مراحل انکشاف تاریخی بشریت چهارهائی را مقرر است که بهنگام و در اوضاع و احوالی که عشق " مشروع" (یعنی جوابگوی نافع جامعه آنزمان) بشمار میرفت و هنگامی که " گناهکار" ، جنایتکار (یعنی ، برخلاف اهداف جامعه) شمرده میشد ، تمسین تکلیف میکردند .

۲ - سوابق تاریخی

بشر از اولین مراحل زندگی اجتماعی تلاش کرده که نه تنها مقررات حاکم بر روابط زن و مرد بلکه ، حتی مقررات حاکم بر خود عشق را تنظیم نماید . در جامعه کلان (طایفه های اخلاقی ، عشق را که بین بستگان نسبی ایجاد میشد فضیلت عالی اخلاقی میدانسته در این دوران ، خانواده و " کلان" زنی را که خود را وقف مرد محبوب خود مینمود ، سرزنش میکردند . ولی برعکس ، احساس پیوند بین خواهر و برادر را ، فضیلت اخلاقی قلمداد مینمودند . بر حسب افسانه های باستانی یونان ، آنتیگن ، با به خطر افکندن زندگی خود ، حسد برادرش را بخاک سپرد . این اقدام آنتیگن او را در چشم معاصرانش قهرمان نمود . ولی جامعه بورژوازی معاصر ، از این عمل خواهر (نه همسر) فقط متعجب میگردد .

در دورانی که اصل قبیله ای حاکم بود ، در زمانی که نخستین نطفه های یک ساخت سیاسی شکل می بست ، شگ عشق که بصورت دوستی بین دو عضو یک قبیله بود ، از توجهی عظیم برخوردار میشد . در این دوران ، برای تیره اجتماعی ضمیمه که بزحمت از مرحله روابط اولیه خویشاوندی خارج میشد ، یافتن بستگی های روحی و اخلاقی برای استحکام اتحاد اعضا ، اهمیتی بزرگ داشت . احساسی که بیش از همه ضایع این هدف بود ، نه عشق بین زن و مرد که عشق - دوستی بود . در این هنگام منافع ایجاد مینمود که در قالب بشریت ، نه پیوندهای روحی و اخلاقی میان زوجین ، بلکه بستگی های اعضا " قبیله ، که سازماندهنده و مدافع قبیله و شهر بودند ، تقویت شده و افزایش یابد (منظور ایجاد رابطه عاطفی بین مردان است . کسی ابداً رخصه دوستی بین زنان را ندانست ، زیرا زن بعنوان عاملی موثر در زندگی اجتماعی در نظر گرفته نمیشد) . عشق " دوستانه" اهمیتی عظیم و مکانی والا تر از عشق " زناشویی" داشت و پیروی کاستور Castor و پولوکس Pollux

بیش از آنچه مد بین اعمال بزرگ آنها در جنگ بذاصر و ض باشد ، از وفاداری دو جانبه و دوستی تزلزل ناپذیر آن دو سرچشمه میگرفت . دوستی " (یا ظهور آن) شوهری را که همسر را دوست میداشت ، وادار مینمود تا بستر زناشویی خود را در اختیار دوست برگزیده یا صمیمی که با او پیوند دوستی می بست بگذارد .

در دوران باستان وفاداری و عشق به دوست ، تا لحظه مرگ ، از جمله فضایل مدنی محسوب میشد . عشق بمعنای معاصر که هیچ نقشی نداشت و عملاً توجه شعرا و درام نویسان را جلب نمینمود . ایدئولوژی مسلط ، عشق را به ردیف احساسات عمیقاً فردی که جامعه با آن حسابی نداشت ، تبعید کرده بود . ازدواج بر اساس عقل و نه عشق صورت میگرفت . جای عشق در کار سایر سرگرمیها بود . عشق تجلی بود که همشهریانی که تمام تکالیف خود را در قبال شهر بانجام رسانیده بودند ، میتوانستند اجازه استفاده از آن را به خود بدهند . در جهان باستان ، آگاهی از " هنر عشق ورزیدن " که از نظر ایدئولوژی بورژوازی ، در حدی که از چارچوب اخلاق بورژوازی خارج نکرده کیفیت پر ارزشی محسوب میشد ، در تعیین فضایل و کیفیت انسان مورد توجه قرار نمیگرفت . تنها احساس دوستی اهمیت داشت . انسانی که کارهای برجسته مینمود و زندگی را بذاطر رفیقش بذخر میماند اذت قهرمان قلمداد میشد و رفتار او در ردیف " فضایل اخلاق " جای میگرفت . بویسک ، مردی که زندگی را به خاعوزن مورد علاقه اش بذخر می داد ، سرزنس و حقیس تحقیر را جلب مینمود . افسانه ها از عشق پاریس Paris به هلن زیبا Hélène ، سخن میگفتند که جنگ تروا Troie را بپهرا آورد . عشقی که چون اشتباه بود ، سبب بدبختی عمومی شد . بالعکس آنچه که در زمان فتود الیسم متداول گشت ، اخلاق دوران باستان حتی یک مثال ناپیخته از عشق که ، ملهم " اعمال شایان " مینمود ، بجای نگذاشته است . دوران باستان فقط در دوستی مجموعه هیجانان و احساسات مستعد برای تقویت بستگی های روحی اعضا " قبیله و استحکام بخشیدن به سازمانبندی اجتماعی را که هنوز ضعیف است ، می باید . برعکس ، در مرحله بالاتر توسعه فرهنگی ، دوستی دیگر مبتنا به یک فضیلت اخلاقی مورد نظر قرار نخواهد گرفت . در جامعه بورژوازی که بر فرد گرایی ، رقابت و هم چینی دیوانه وار مبتنا شده ، دوستی بعنوان عامل اخلاقی حائز ندارد . قرن سرمایه داری ، دوستی را مانند تظاهر " سانتی مانتالیسم " ، مانند ضعف روح ه مطلقاً از نظر اعدا ف غیبه بورژوا ، بی فایده و حتی زیان آور است ، مورد ملاحظه قرار میدهد . دوستی ، موضوع شوخی مینود . در نیویورک یا لندن ، " کاستور " و " پلوکس " فقط لبخند تحقیر آمیزی را جلب میکنند . جامعه فتودالی نیز دوستی را مانند کیفیتی که باید رشد یافته و در نزد افراد تشویق گردد ، در نظر نمیگرفت .

سلطه فتودالی به شدت منافع خانواده اشراقی و دودمانی را در نظر داشت . فضایل را بیشتر تکالیف اعضا در قبال دودمان و سنت هایش تعیین مینمود تا روابط متقابل اعضا " جامعه در برابر یکدیگر . ازدواج بنامی بوسیله منافع خانوادگی تعیین میشد . (دختر جوان بهیچ وجه حق انتخاب آزاد نداشت) . مردی که همسرش را علیرض منافعش برمیگزید ، خود را در معرض محکومیتی شدید قرار میداد . ترحیح احساس یا تمایل شخصی بر سافع خانوادگی پذیرفته نمیشد . اینگونه اعمال گناه محسوب میکردید . بر حسب عقاید جامعه فتودالی ، عشق و ازدواج ، بهیچ وجه ، در تقارن با هم قرار نمیگرفتند . با اینهمه در دوران فتودالیسم ، احساس عشق بین زن و مرد ، به گوشه ای افکنده نشد . برعکس ، عشق در این هنگام برای اولین بار در تاریخ بشر ، نوعی حقوق مدنی بدست آورد . در نگاه اول ، عجیب بنظر میرسد که عشق فی نفسه ، در دوران ریاضتی سخت ، آداب و رسوم خشن و بی رحم ، در زمانی که زور حکومت میزد و حق با " موی "

بود ، پذیرفته گردد . اما از نزدیک دلایلی که موجب شده تا عشق ، بمثابة پدیده‌ای اجتماعی ، قانونی و حتی مطبوع شناخته شود بررسی کنیم ، بروشنی آنچه را که موجب برانگیختن این شناخت گردیده ، درخواهیم بیافتم .

عشق ، در بعضی حالات و موارد مشخص ، میتواند محرک مناسبی برای برانگیختن مرد عاشق به انجام یک رشته کارهای نمایان گردد که در حالت روحی فروتر و کم حرارت‌تری قادر بانجام آن نیست . از طرف دیگر ، شوالیه‌گری ، از هر یک از اعضایش ، در میدان جنگ ، کیفیت عالی و خالصا شخص را میطلبد : سلحشوری ، سرسختی ، بیباکی و صفاتی دیگر از اینریت . سازمان دسته‌ها ، کمتر از لیاقت شخصی اعضا ، در تعیین سرنوشت نبرد سهم بودند . با عشق به " دلدار دور از دسترس" ، شوالیه " معجزات سلحشوری" را آسانتر به انجام میرساند . با تمایل بیشتری ، به نبردهای تن به تن می پرداخت و راحتتر زندگی خود را فدای محبوبش مینمود . آرزوی متمایزگشتن از دیگران ، بمنظور جلب عنایات محبوب ، شوالیه عاشق را به پیش میرانند .

ایدئولوژی شوالیه‌گری ، این پدیده را مورد توجه قرار داد . با شناخت یک نیروی مادی مفید در عشق ، برای عمل نمودن هدفهای طبقاتی نظام فئودالی ، این ایدئولوژی ، خود این احساس را کم و بیش در چارچوبی محدود ، حفظ نمود . در این سده‌ها ، عشق زناشویی نه اهمیتی داشت و نه ستایشی شد . پیوستگی خانواده که در قصرهای فئودالی و یا " بویارد های " Boyard روسی وجود داشت ، به مدد عشق استوار نمیگشت . عشق ، بمثابة عامل اجتماعی ، فقط در آنجا که شوالیه دلباخته همسر مرد دیگر را وادار مینمود تا به نبرد پرداخته و کارهای برجسته شوالیه‌گری انجام دهد ، مورد توجه قرار میگرفت . هر چه بانو دورتر از دسترس بود ، شوالیه میبایست پشت کار بیشتری بخرج دهد تا عنایات او را بدست آورد و نتیجتا ناچار بود شایستگی ها و فضائل را که در نظر کاستلن Caste مهم تلقی میشد ، بیشتر در خود گسترش دهد ، (بی باکی ، سرسختی ، پشنگاره ، سلحشوری وغیره) . شوالیه‌ها ، معمولا ، زنان دور از دسترس را ، مانند همسر امیر خود و حتی ملکه ، بعنوان " دلدار " بر میگزیدند . تنها یک چنین " عشق افلاطونی " که بدون ارضا جسمانی ، شوالیه را به اعمال قهرمانانه میکشاند و او را وادار مینمود تا " معجزات سلحشوری " را از خود بروز دهد ، شایسته تقلید بود و بعنوان فضیلت مورد توجه قرار میگرفت . شوالیه‌ها ، تقریبا هرگز دختری جوان را بعنوان پرستش خود بر نمیگزیدند . چون ، حتی اگر دختر جوان ، در مرتبت فئودالی ، نسبت به شوالیه جایگاه والاتری داشت ، این عشق ممکن بود به ازدواج منتهی گردد ، که با آن ، بناچار محرک روانی که شوالیه را به کارهای نمایان وامیداشت ، از میان میرفت . اما این امر مورد قبول اخلاق فئودالی نبود . هرگز شایسته آرمان عفت ریاضت‌وار ، با مرتبت بخشیدن به عشق بعنوان فضیلت اخلاقی ، از اینها ناشی میشود .

شوالیه‌ها ، بمنظور تصفیه عشق از جنبه‌های جسمانی و نگاه و تبدیل آن به احساس مجردی که کاملا از احساس زینتی خود جداست ، عیب‌ترین خطاها را مرتکب شده و بدین ترتیب ، زنی را که هرگز ندیده بودند بعنوان " دلدار " بر میگزیدند . در میان جمع دلداران " مردم باکره و مادر خدا " (خانیک دورتر از آن نمیتوان رفت) نیز قرار داشت .

ایدئولوژی فئودالی ، قبل از هر چیز ، عشق را بمثابة محرکی در نظر میگرفت که شایستگی های ضروری برای یک شوالیه را تقویت مینماید . " عشق افلاطونی " پرستش که شوالیه برای دلدار از خود بسر میبرد ، به منافع نظام شوالیه‌گری خدمت مینمورد . این همان چیزی است که نقطه نظر دوران فئودالیسم (۱) برای توضیح بویارد ، نگاه کشید به سرمایه ، جلد نخست ، انتشارات حزب توده ، صفحه ۲۲۲ .

را ، در مورد عشق مشخص میکند . شوالیه‌ای که بدون شرف ، همسرش را در صومعه زندانی مینمود و حتی او را بخاطر خیانت جسمانی ، برای داشتن فاسق ، اعدام میکرد ، خود را بسیار معتز می‌دانست اگر شوالیه دیگری همسر او را بعنوان " دلدار " بر میگزد و هرگز او را ، از داشتن دل‌باختگان و یا شوالیه‌های " ملانژ " باز نمیداشت .

اخلاق شوالیه‌گری سیستم فتودالی ، با برانگیختن و برگردیدن " عشق افلاطونی " وجود عشق را ، در زندگی زناشویی و با انواع دیگر زندگی مشترک زن و مرد ، ضروری نمیدانست . عشق یک چیز و ازدواج یک چیز دیگر بود . ایدئولوژی فتودالی این مفهوم را کاملا از هم جدا نمود . بعد ها ، در قرن چهاردهم ، اخلاق بورژوازی پیشرو آنها را گرد هم آورد . بهمین دلیل ، در قرن وسطی ، در کار عواطف ظریف عاشقانه آداب و رسوم و قبحانه بر روابط زن و مرد حکمفرما بود . هم در ازدواج و هم در خارج از آن ، روابط جنسی زن و مرد ، با جدا شدن از آن زیبایی و حیاتی که از عشق سرچشمه میگردد ، به علی صرفا جسمانی تبدیل شده بود . کلیسا ، با رباکاری ، در ملا " عام به بی‌عفتی حمله میکرد ولی ، با تشویق " عشق افلاطونی " در سخن ، عملا ، روابط جنسی شدیدا حیوانی را گسترش میداد . شوالیه‌ای که هرگز خاطر دل‌ارش را از خود دور نمیکرد و به افتخار او لطیف‌ترین چکامه‌ها را میسرود و زندگی‌اش را بخاطر تبسم او بخطر میانداخت ، با آراستن خاطر به دختران جوان بورژوا ، تجاوز میکرد و یا به مباشرت دستور میداد تا زیباترین دختر روستایی را با زور به قصرش ببرد . در کار آنها ، زنان شوالیه‌ها ، پنهان از شوهرها ، موقعیت را برای چشیدن لذت جسمانی با نظامیان جوان یا شعرا ، از دست نداده و حتی نوازش خود را ، علیرغم تمام تحقیری که نوازش‌نورگان میتوانست در سیستم فتودالی برای یک بانو برانگیزد ، از خد متکاری که مورد پندن‌شان بود ، دریغ نمی‌نمودند .

ایده‌ال جدید اخلاقی روابط جنسی ، با زوال فتودالیسم و ظهور شرایط جدید زندگی که بوسیله منافع بورژوازی نواز ایجاد گردیده بود ، بتدریج شکل گرفت . بورژوازی ، دفاع از حقوق جسمانی را که تا آن زمان تا چیز شمرده میشد ، بعهده گرفت و ضرورت وجود کشش جنسی و روحی را ، با هم ، در عشق وارد نمود . اخلاق بورژوازی ، چنان‌که عشق و ازدواج را که بر اساس اخلاق شوالیه‌گری متداول گشته بود ، مطلقا ، نفی میکرد و معتقد بود که ازدواج باید بر اساس تمایل متقابل زن و شوهر آینده ، نسبت بهم صورت گیرد . البته واضح است که در عمل ، بورژوازی اغلب با دنبال کردن " منافع " خود به این قاعده الزام آور اخلاقی ، تجاوز مینمود . ولی پذیرفتن عشق ، بمثابة پایه ازدواج ، ریشه‌های عمیق طبقاتی داشت .

در رژیم فتودالی ، بستگی‌های فامیلی ، با قدرت ، بوسیله سنن خانواده تحمیل‌زاده و طایفه ، استوار گردیده بود . ازدواج ، عملا ، غیر قابل فسخ بود ، احکام کلیسا ، قدرت‌نا محدود رئیس خانواده ، سنسن و اراده امیر ، بر زوجین سنگینی میکرد .

شرایط شکل گیری خانواده بورژوا ، بنحوی دیگر بود . پایه خانواده بورژوا ، نه تملک مشترک ثروت‌های دودمان ، بلکه انباشت سرمایه بود . خانواده نکهبان زنده ثروت محسوب میشد ؛ اما برای افزایش سرعت انباشت ، لازم بود که اموال بدست آمده بوسیله پدر یا شوهر ، با صرف جوئی و زیرکی و حسابگری خرج شود . یعنی ، بعبارت دیگر ، زن میبایست ، نه تنها " خانه‌دار " ، بلکه همکار و دوست شوهر باشد .

با استقرار جامعه بورژوازی و روابط سرمایه‌داری ، تنها خانواده‌ای میتوانست مستحکم تلفی شود که در آن ، همکاری تمام اعضا " خانواده " ، که به عمل انباشت ثروت علاقتند بودند ، با نحوه صحیح اداره اقتصادی توأم میشد . این همکاری به نسبتی که ، بستگی روحی و عاطفی بین زن و شوهر و کودکان و والدین بیشتر

بود ، بهتر انجام میگرفت . شیوه جدید زندگی اقتصادی این دوران که در اواخر قرن چهاردهم و ابتدای قرن پانزدهم ، آغاز میگردد ، ایدئولوژی تازه‌ای بوجود آورد . مفاهیم عشق و ازدواج به‌درج تغییر یافتند . " لوتسر " Luther اصلاح طلب ، مثل تمام متفکرین و مردان عمل دوران رنسانس و رنویز (قرن پانزدهم و شانزدهم) موفق شد به نیروی اجتنافی که احساس عشق را مستحکم مینمود ، کاملاً مسلط شده و آن را پرورش دهد . ایدئولوژیهای بورژوازی پیشرو ، با آگاهی به این امر که برای تقویت خانواده ، یعنی واحد اقتصادی که اساس جامعه بورژوازی را تشکیل میدهد ، تفاهم دوستانه میان اعضا آن لازمست ، آری آن نوین اخلاق عشق را بوجود آوردند ، یعنی عشق که دواصل ، جسمانی و روحانی را در خود جمع میکرد . اصلاح طلبان این دوران ، با مبارزه علیه تجرد کشیشان ، بی‌رحمانه " عشق افلاطونی " را که شوالیه عاشق را وادار مینمود با داشتن آمال عاشقانه دائم ، امیدی به ارضای تنهای جسمی اش نداشته باشد ، به سخره میگرفتند . ایدئولوژیهای بورژوازی اصلاح طلب ، نیازهای طبیعی جسمی را قانونی میشناختند . جهان فئودالی ، عشق را به عمل خالص جنسی از یکطرف (در ازدواج یا در زندگی مشترک با معشوقه‌ها) و از طرف دیگر ، به عشق " اصیل " " افلاطونی " (عشق شوالیه به دلدار) تقسیم میکرد . آری آن اخلاقی بورژوازی در مفهوم عشق ، کشش طبیعی زن و مرد را به نسبت بستگی عاطفی ، داخل مینمود . آری آن فئودالی عشق را از ازدواج جدا میکرد . بورژوازی آن دورا جمع میکرد . بورژوازی از عشق و ازدواج دو ایده مترادف ساخت . بدیهی است ، در عمل ، بورژوازی اغلب از آریانش دور میشد . ازدواج در رژیم فئودالی ، بدون طرح مسأله عاطفه زوجین نسبت بهم صورت میگرفت ، حال آنکه ، اخلاق بورژوازی حتی در موردی که ازدواج تا از روی عشق که بدلیل جلب نفع ای انجام میشد از زوجین میخواست تا با دورویی نشان دهند که چگونه بیگانه‌تر عشق میورزند .

آثار سنن و نقطه نظرهای فئودالی نسبت به عشق و ازدواج ، با گذشت از سده‌ها ، با هوشیاری تا به امروز در کار اخلاق بورژوازی به حیات خود ادامه میدهند و هنوز با همین نظرگاه است که اعضای خانواده‌های سلطنتی و اریستوکراسی بالا که آنرا احاطه میکنند ، زندگی خود را تنظیم مینمایند . در این محیط ، ازواجی که در نتیجه عاطفه متقابل انجام شده ، " مضحک " و احفانانه تلقی میشود . پرنس‌ها و پرنسس‌های جوان هنوز باید از تکالیف پرچ سنن خانوادگی و محاسبات سیاسی تبعیت کرده و زندگی خود را برای همیشه ، با کسی که آنها را دوست نمیدارد ، پیوند دهند . تاریخ دراماتی نظیر ، درام " سر بخت برگشته لوفی پانزده ، که برای انجام مراسم دومین ازدواج به محراب کلیسا رانده شد ، در حالیکه هنوز اشکهای که بر روی آرمگاه زن محبوس ریخته بود خشک نشده بود ، زیاده بیهاد دارد .

ملاحظات خانوادگی و اقتصادی در ازدواج نزد روستائیان نیز رعایت میشود . خانواده روستایی که با خانواده بورژوازی شهر متفاوت است ، قبل از هر چیز یک واحد کار ، یک واحد تولید اقتصادی است . منافع و محاسبات اقتصادی ، همیقا و بنحو استواری ، خانواده روستایی را متحد میکند ، طوری که بستگیهای اخلاقی ، نقش دوم را در آنجا بازی میکنند . در خانواده پیشه ور قرن وسطی هم ، مسأله عشق در ازدواج مطرح نبود . در سیستم پیشه‌وری ، پیوستگی خانواده ، که واحد تولیدی نیز بود ، بر پایه کار قرار داشت . ضرورت وجود عشق در ازدواج در طبقه بورژوازی هنگامی ظاهر شد که خانواده از واحد تولیدی به واحد مصرفی استحاله یافت و همزمان با آن به نگهبان سرمایه انباشته شده تبدیل شد .

معینا ، اخلاق بورژوازی ، با دفاع از حقوق دلباختگان برای ایجاد زندگی مشترک که تا آنزمان علیه سنن خانوادگی بود ، با سخره نمودن عشق افلاطونی و ریاضت‌گشی و با اعلام اینکه عشق پایه ازدواج است

عشق را چارچوب محدود ازدواج قانونی اسیر نمود . عشق قانونی نسبت مگر اینکه بازواج منجر گردد . خان از ازدواج قانونی ، عشق غیر قانونی است . ناگفته پیداست که ملاحظات صرفاً اقتصادی ، یعنی تمایل به جلوگیری از توزیع سرمایه میان بچه‌های طبیعی ، موجب تحصیل این آرمان شده بود . تمامی اخلاق بورژوازی بر پایه این تمایل ، یعنی تأمین تمرکز سرمایه ، بنا شده بود . آرمان عشق ، زن و مرد مناهلی بودند که مشترکاً مراقب افزایش اموال و ثروت سلول خانوادگی منفرد جامعه بودند . اخلاق بورژوازی ، در مواردی که منافع خانواده و جامعه با هم تصادم میکرد ، منافع خانواده نظر میداد . (برای مثال : رفتار اغراض آمیزانه فقذاتانین ، بلکه بویژه اخلاق بورژوازی ، در قبایل کسانی که از خدمت نظام و غنیمت میکزیند ، تیره اخلاقی شریکی که شرکای خود را بخاطر خانواده‌اش نابود میکند و غیره) . بورژوازی ، برای بهره بردن از عشق ، با استفاده از خصیصه سودجویی خود ، این عاطفه و احساس را به خمیره ازدواج و بوسیله‌ای برای قوام بخشیدن به خانواده تبدیل نمود .

مسلم است که احساسات عاشقانه نتوانسته‌اند در حدی که ایدئولوژی بورژوازی برای آنها تعیین نموده ، جایی برای خود بیابند . ما شاهد بوجود آمدن و افزایش " کمکسهای عشق‌ای " هستیم که انعکاس خود را در شک تازه ادبیات یعنی رمان ، شکل ادبی که بوسیله عصب بورژوا ایجاد شده ، می‌یابند . عشق در تمام لحظات ، از حدود بستر تنگ روابط زناشویی قانونی به خارج نفوذ میکند تا آگاهی در تنگ زندگی مشترک آزاد و گاهی به تنگ زنا ، که بوسیله اخلاق بورژوازی محکوم شده ولی عملاً متداول است ، گسترش یابد .

آرمان بورژوازی عشق ، پاسخگوی نیازهای وسیع ترین قشر جمعیت ، یعنی طبقه کارگر ، نیست . این آرمان با شیوه زندگی محافل روشنفکری کارگری منطبق نمیباشد . توجه به عشق و مشکلات زن و مرد و احتمالی گنبد حل این معمای کهنه ستگر یعنی : چگونه روابط زن و مرد را روح ریزی کنیم تا این روابط در عین اینکه موجب افزایش خوشبختی شود با منافع جمع در تضاد قرار نگیرد ؟ از اینجاست نشی میبندد .

این همان سوالی است که در حال حاضر ، دوباره در برابر کارگران جوان روسیه شوروا مطرح گردیده است . یک نگاه سریع بتحول آرمان روابط عشق و زناشویی ، به شما ، رفیق جوانم ، کمک خواهد کرد تا بفهمید که عشق ، آنطور که در نگاه اول بنظر میآید ، ایداز " امور خصوصی " نیست . عشق یک عامل مهم روانی - اجتماعی است که بشر بطور غریزی ، در طول تاریخ ، با تکیه بر آن خود را در جهت منافع جمعی هدایت نموده است . پاسخ به سوالی که در ذیل مطرح میشود بر عهده بشریت زحمتکشی است که با روش علمی مارکسیسم مجهز شده و از تحریه گذشته بهره میبرد : انسان نوین ، در روابط اجتماعی چه مائلی را باید به عشق اختصاص دهد ؟ چه آرمان عشقی برای پاسخ به منافع غیبه‌ای که اکنون برای تسلط خود مبارزه میکند ، مناسب است ؟

۳ - عشق - رفاقت .

جامعه نوین کارگری ، جامعه کمونیستی ، بر اصل رفاقت و همبستگی بیان یافته است . ولی اینک بینیم همبستگی به چه معنی است ؟ همبستگی فقط آگاهی از منافع مشترک نیست ، بلکه آگاهی بوجود رشت های روحی و اخلاقیست که اعضا جامعه کارگری را بهم پیوند میدهد . یک ساخت اجتماعی ، که بروی همبستگی و همکاری بنا شده ، از جامعه " نیروی بالقوه عشق " را هم که بنحو والاتنی گسترش یافته باشند ، طلب میکند ، یعنی ، اینکه افراد بتوانند احساسات غله‌های واقعی خویش را به ثروت برسانند . بدون این.

احساس، همبستگی ناپایدار خواهد بود. بهمین دلیل، ایدئولوژی کارگری تلاش میکند تا در هر عضو طبقه کارگر احساس همدردی نسبت به آلام و نیازهای رفقای هم طبقه‌اش و فهم دقیق آمل دیگری را بوجود آورده و آگاهی عمیق و موثر او را از بستگی‌های که با سایر اعضای اجتماع دارد، تقویت نماید. اما تمام این احساس‌ها و همدردی و توجه از یک منبع یگانه مشترک یعنی از نیروی عشق، نه در معنای صرفاً جنسی که، بلکه در معنای وسیع آن سرچشمه میگردد.

بمثابه عاطفه (احساس)، عشق عنصر پیوستگی است و در نتیجه عنصری سازمان دهنده است. بورژوازی که خوب میدانست عشق نیروی عظیم اتصال است، آن را در محاسباتش در نظر گرفت. بهمین دلیل، ایدئولوژی بورژوازی برای قوام بخشیدن به خانواده "عشق زناشویی" را فضیلتی اخلاقی کرد؛ در نظر بورژوازی برای مرد "پدر خوب خانواده" بودن، کیفیت مهم و بزرگی است.

عقبه کارگر، به سهم خود، نمیتواند از نقش روانی - اجتماعی که عشق چه در مفهوم وسیع که چه در زمینه روابط جنسی میتواند و باید در جهت تقویت بستگی‌های نه فقط زناشویی و خانوادگی، که در توسعه همبستگی‌های جامعه ایفا میکند، چشم پوشی نماید.

پس بهینیم آرمان عقبه کارگر در عشق چیست؟ احساسات و عواطفی که ایدئولوژی کارگری، اساس روابط زن و مرد را بر آن قرار میدهد کدامند؟

رفیق جوانان! ما قیلا مسلم کردیم که هر دورانی آرمان خاصی از عشق دارد، که هر عقبه میخواهد در مفهوم اخلاقی عشق، بر حسب منافعی، محتوی مختص به خود را جای دهد. هر مرحله فرهنگ، که عواطف انسانی غنی‌تری را در زمینه روحی و اخلاقی در بر دارد، با رنگ و بوی خود صحنه طریف‌بالیهای اروس را نقاشی میکند. محتوی مفهوم عشق با مراحل متناوبان‌نشانی اقتصادی و زندگی اجتماعی تغییر کرده است، بعضی جنبه‌های عواطف، که بعنوان جزء اساسی در احساس عشق داخل میشوند، قدرت بیشتری کسب میکنند حال آنکه جنبه‌های دیگر ضعیف میگرددند.

یک غریزه ساده حیاتی (غریزه تولید مثل، که در تمام حیوانات جنس‌دار، چه از نوع عالی و چه پست، وجود دارد)، عشق، در حیران‌همتنی چند هزار ساله جامعه انسانی، بیش از پیش پیچیده شده و بی‌وقفه عواطف روحی و اخلاقی نوینی آفریده است. عشق از یک پدیده زیستی به عاملی روانی - اجتماعی تبدیل گردیده است.

غریزه زیستی تولید مثل و استحاله را در دو جهت کاملاً مخالف، تحت تاثیر نیروهای اقتصادی و اجتماعی که روابط جنسی را در مراحل اولیه رشد انسانی تعیین نموده‌اند، متحمل شد. از صرفی بمنظور تولید مثل تحت فشار روابط اجتماعی - اقتصادی محیب و بی‌بوی تحت سلطه سرمایه‌داری، غریزه جنسی طبیعی، یعنی کشش‌عادی بین زن و مرد، به شهوت پرستی مضر استحاله یافت. عمل جنسی به خودی خود به یک هدف، به وسیله‌ای برای تنوع از "لذت جسمانی مفرط"، به شهوت پرستی شدید، به انحراف، تبدیل گردید. دیگر دل‌سنگی مرد به زن از این روی نیست که تمایل جنسی سالمی بدرستی او را بسوی این زن جلب نموده است؛ بالعکس، مرد، بی‌اینکه کوچکترین نیاز جنسی در خود حس نماید، در جستجوی زنی است که حضورش کشش جنسی را در او برانگیخته و به او اجازه خواهد داد تا با یک عمل جنسی فی‌نفسه تنوع برد. فعلاً، بر روی همین پایه بنا میشود. اگر حضور زن تحریک مورد نظر را بر نیانگیزد، مردان، که در اکثر زیاده‌روی‌های جنسی دلزده گردیده‌اند، بانواع انحراف پناه میگردند.

غریزه زیستی، که پایه عشق زن و مرد است، با انحراف بسوی شهوت پرستی زبان آور از سرچشمه

اوله اش دور می شود .

از طرف دیگر ، در جریان هزاران سال زندگی اجتماعی و تغییرات فرهنگی ، کشش جنسی زن و مرد ، که از طبقه بندی عواطف روحی و اخلاقی ملو گردیده است . عشق ، در شکل فعلی ، حالت روحانی به نهایت پیچیده ایست که خود را از مذهب پیش از سرچشمه اولیه اش ، غریزه زیستی تولید مثل ، جدا نموده و حتی اغلب خود را در تضاد آشکار با آن می یابد . عشق نوده یا مجموعه پیچیده ای از احساس هيجان ، دوستی ، عاطفه مادری ، نهایت عاشقانه ، مشارکت ذهنی ، نرحم ، تحسین ، غادت ، و بسیاری از جنبه های دیگر احساسات و عواطف است . در برابر این جنبه های پیچیده احساسات و در برابر پیچیدگی خود عشق بر قرار نمودن رابطه مستقیم میان طبیعت ، " اروسین بال " (کشش جسمی زن و مرد) ، و " اروس بالدار " (کشش جسمی که با عواطف روحی و اخلاقی در آمیخته) بیش از پیش شکیل میگرد . عشق - دوستی که در آن حتی نزهت کشش جسمی وجود ندارد ، عشق روحی به هدفی یا اندیشه ای ، عشق غیر شخصی به جامعه ، خلاصه تمام این پدیده ها ، گواهی می دهند که عشق تا چه حد از پایه زیستی خود بریده و روحانی گردیده است .

ولی بیش از این هم وجود دارد . اغلب می بینیم بین تظاهرات گوناگون احساس عشق تضادی آشکار زائیده میشود و مبارزه آغاز میگردد . عشق به " هدفی که برای شما گرامی است " (نه یک هدف ساده بلکه هدفی که برای شما گرامی است) به اشکال جانی برای خود ، در کار عشق که شما به مرد یا زن محبوب خود دارید ، می یابد ؛ عشق به اجتماع باید با عشق به شوهر و یا با عشق به زن و بچه ها مبارزه کند . عشق - دوستی با عشق پرهیجانی که همزمان با آن وجود می آید در تضاد قرار میگیرد . در یکی تفاهم روحی سلطاست و در دیگری تفاهم جسمی اساس عشق را تشکیل میدهد .

عشق متعدد اشکال و پیوسته گردیده است . آنچه انسان امروزی ، که مراحل فرهنگ ، در طی هزاران سال جنبه های مختلف عشق را در او توسعه و افزایش داده اند ، در زمینه عواطف عشق حس میکند بهیچوجه نمیتواند جانی در لفظ بسیار کلی و نتیجتاً ناقص " عشق " است بیاید .

تحت سلطه ایدئولوژی بورژوازی و شیوه زندگی کاپیتالیست - بورژوا ، خصیصه چند شکلی عشق یک رشته درامهای روانی رنج آور و غیر قابل حل آفرید . از پایان قرن نوزدهم خصیصه متمدد الشکل عشق موضوع مناسب نویسندگان روانشناس شد " عشق به دو " و حتی " سه نفر " با " راز کونگیتس " تعدادی از نما - یندگان هوشیار فرهنگ بورژوازی را قویا به فکر انداخته و تکان داد . در سالهای ۱۸۶۰ متفکر روزنامه نگار روسی هرستین در مان خود بنام " مقصر کیست ؟ " کوشید تا این پیچیدگی روح و روانگویی احساس را روشن نماید . چهره فلسفی نیز در گزارش رسمی خود " چه باید کرد " تلاش کرد تا این مشکل را حل نماید . نویسندگان بزرگ اسکند بنواری ، هاسسون ، ایبسن ، هدنستام ، اغلب روی این تناقض احساس ، این جنبه چند گونه عشق ، درنگ نموده اند . نویسندگان قرن گذشته فرانسه نیز بیش از یکبار به سراغ مساله رفته اند ؛ از میان آنان میتوان از روبن رولان ، که به ایده های کمونیستی نزدیک است ، و منزلینگ ، که از آن بسیار دور است ، نام برد . نایفه های شعر ، مثل گوته و بایرون ، و پیشاهنگان جور در زمینه روابط جنسی ، مانند ژرژ ساندر ، در صحنه زندگی کوشیدند تا این مشکل پیچیده ، این راز عشق را ، حل نمایند . هرستین نویسنده رمان " مقصر کیست ؟ " مانند بسیاری از متفکرین ، شعرا و مردان سیاسی ، در این مورد ، تجربه شخصی داشت امروزه هنوز " راز تناقض عشق " به روی شاهانه های تعداد زیادی از مردم " ساده " ، که بیپوده در جستجوی کلید حل آن در محدوده تفکر بورژوازی هستند ، سنگینی

میگسد . این کلید در دست طبع کارگر است . تنها ایدئولوژی و شیوه زندگی بشریت زحمتکشترین میتواند راه حل این مشکل پیچیده را کشف نماید .

ما در اینجا از تناقض عشق ، پیچیدگی " اروس بالدار " سخن میگویم ولی باید توجه داشت که این پیچیدگی را نباید با حالتبهای روابط جنسی - رابطه یک مرد با چند زن و یا یک زن با چند مرد - اشتباه نمانیم . نظام چند همسری ، که احساس در آن سهمی ندارد ، میتواند یک رشته نتایج ناخوشایند و زیان آور به دنبال داشته باشد (ناتوانی زود رس ارگانیسم ، خطر زیاد بیماریهای تناسلی در شرایط فعلی وغیره .) اما چنین پیوستگی هائی ، هرچقدر هم بی حساب و کتاب باشد ، درامهای روحی نمیآفریند . " درامها " و کشمکشها تنها زمانی که جنبه مختلف و تظاهرات گوناگون عشق وجود دارند ، آغاز میشوند . زنی مردی را از " سه قلبش " دوست دارد ، افکار ، آمال و خواستههای آنها با هم هماهنگند ولی نیروی جسمانی مقاومت ناپذیری او را بسوی دیگری میکشاند . مردی نسبت به زنی احساس عاطفه ای مسلو از توجه ، همدردی و مراقبت میکند در عین حال که تفاهم و حمایتی را که برای بهترین انتظاراتش " از خود " دارد نزد زنی دیگر مییابد . تمامیت اروس نباید وقف کد امیکه از این دو گردد ؟ اگر رضایت تام او با وجود هر دو رابطه عملی میشود چرا باید روحش را دوباره کرده ناقص نماید ؟

در جامعه بورژوازی انشقاق عشق احساس رنج اجتناب ناپذیری را بدنبال دارد . فرهنگی که بر مالکیت بنا شده ، طی هزاران سال ، این اعتقاد را به انسان تلقین کرده که اصل مالکیت پایه عشق نیز هست . ایدئولوژی بورژوازی این ایده را که عشق متقابل است ، حق مالکیت کامل و غیر قابل تقسیم قلب محبوب را میدهد به زور در مغز انسان داخل کرده است . این ایدآل ، این تضاد در عشق ، بطور طبیعی از شک معمولی زندگی زنانشوئی و ایدآل بورژوازی از " عشق نام انحصاری " بین زن و شوهر سرچشمه میگردد . اما آیا چنین ایدآلی با منافع طبع کارگر تطبیق میکند ؟ آیا ، بالعکس ، از نظر ایدئولوژی کارگری مهم و خواستی نیست که احساسات افراد ضعیف تر و متنوع تر شود ؟ که روح بند های گوناگون و روان جنبه های مختلف داشته باشد ؟ آیا عاملی که میتواند به نفع افزایش و استحکام این شبکه پیچیده و بهم تنیده بستگی های روحی و اخلاقی ، که جمع کارگران را قوام خواهد داد ، عمل نماید درست در همین جا قرار نگرفته است ؟ هر چه بنده هائمی که بدینگونه قلبی را به قلبی ، روانی را به روانی و روحی را به روحی ، متصل مینماید بیشتر باشد روحیه همبستگی بیشتر ریشه خواهد گرفت و ایدآل طبع کارگر ، یعنی رفاهت و وحدت ، آسانتر عملی خواهد شد . انحصار طلبی در عشق ، " مستحیل گشتن " در آن ، از نظر ایدئولوژی کارگری ، ایدآل هدایت کننده ای در روابط زن و مرد نیست . بالعکس ، برای طبع کارگر ، کشف اینکه " اروس بالدار " شکلهای گوناگون و مختلف دارد او را به نفرتی شدید و بیزاری روحی به شیوه رباکاری اخلاقی بورژوازی سوق مینماید . داد . بالعکس ، طبع کارگر تلاش خواهد کرد تا این پدیده را (پدیده ای که نتیجه عکس اجتماع پیچیده است) در جهتی منطبق بر وظایف طبع در لحظه معین تاریخی و در زمان مشخصی از ساختمان - جامعه کمونیستی هدایت نماید .

متعددالشکل بودن فی نفسه عشق با منافع طبع کارگر در تضاد نیست ، بالعکس ، یعنی چند شکلی بودن ، پیوستگی این ایدآل عشق را در روابط زن و مرد ، که در بحین طبع کارگر در حال شک گیری و تبلور است ، آسان میکند . در اینجا منظورمان بخصوص عشق - رفاهت است .

بشریت پد رسالارانه عشق را در شکل های بستگی خوئی (عشق برادران و خواهران ، عشق به والدین) بخود عرضه داشت . فرهنگ دوران باستان به عشق - دوستی والا ترین مقام را بخشید . جهان فئودالی

عشق " افلاطونی " شوالیه ، عشق خراج از ازدواج و بدون رابطه با ارضا " جسمانی را ایدال عشق کرد .
ایدال عشق اخلاق بورژوازی عشق زناشویی یا حفت قانونی بود .

ایدال عشق طبه کارگر ، که از همکاری در کار و همبستگی روحی و ارادی اعضا " این عبه اعم از زن و مرد سرچشمه بگیرد ، بطور طبیعی ، چه از جهت شک و چه از جهت محتوی ، با مفاهیم عشق دورانه‌های فرهنگی دیگر متفاوت است . اما بینیم عشق حرافات چیست ؟ آیا عشق حرافات بدین معنی نیست که ایدئولوژی خشن طبه کارگر ، که در فضای مبارزه برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بوجود آمده ، مخواهد بیرحمانه اروس بالدار شکننده و لرزنده را از محیطه روابط جنسی بیرون راند ؟ بهیچوجه ، نه فقد ایدئولوژی طبه کارگر تمایلی به از میان برداشتن اروس بالدار ندارد بلکه ، بالعکس ، راه را برای پذیرش ارزش عشق به عنوان نیروی روانی - اجتماعی می‌گشاید .

اخلاق ریاکارانه فرهنگ بورژوازی بی رحمانه پربالهای رنگارنگ و موج اروس را با اخبار او به قرار گرفتن در محیطه " حفت قانونی " از بین میکند . خراج از ازدواج ، ایدئولوژی بورژوازی ، فقط با اعضا " جاننی به " اروس بی بال و پر " یعنی با نوازش خریداری شده (بخشا) و یا سرفتن شده (زنی) موافق است .

اخلاق طبه کارگر بالعکس ، در حدی که تیلورش مدتی است آغاز کرده ، شگ خراجی را که روابط عشقی بین زن و مرد میتواند بخود بگیرد کاملاً بکساری مینهد . در انجام وظایف طبه کارگر بی تاثیر است که عشق شگ وحدتی ممتد و قانونی بخود بگیرد و یا فقد بسادگی در بیوندی کد را بروز نماید . ایدئولوژی طبه کارگر کمترین حدی برای عشق قائل نمیشود . برعکس ، در حال حاضر ، به محتوی عشق ، به جنبه های متفاوت احساس و عاطفه که زن و مرد را بهم پیوند میدهد ، از نزدیک توجه میکند . و در این معنی ، ایدئولوژی طبه کارگر " اروس بی بال " را (شبهت پرستی ، ارضا " جسمی خود پرستانه به وسیله هفتشا " ، درگسائی عمل جنسی به یک هدف خود بخودی " لذت آسان ") بیرحمانه تر و جدی تر از اخلاق بورژوازی تعقیب خواهد کرد . " اروس بی بال " با منافع طبه کارگر مخالف است . اولاً بدین علت که بنحو اجتناب ناپذیری به افراط میکشد و بدینال آن ناتوانی جسمی ، که نیرو را در کار تقلیل میدهد بروز خواهد کرد . ثانیاً روان با جلوگیری از توسعه و استحکام بستگی های روحی و احساس علیه فقیر خواهد نمود . ثالثاً چون معمولاً بر پایه عدم تساوی حقوق در رابطه جنسی ، یعنی وابستگی زن به مرد و خود بینی و وقاحت مذکر کلا سائلی که میتواند رشد احساس رفاقت را متوقف سازد ، قرار گرفته است . وجود " اروس - بالدار " درست در مفهوم عکس آنچه برنمرد می عمل میکند .

نا گفته پیدا است که در اصل " اروس بالدار " همان کشش یک جنس بجنس دیگر که در " اروس - بی بال " وجود دارد یافت میشود ولی اختلاف در اینجاست که اروس بالدار در موجودی که موجود دیگر را دوست دارد بخصوص آن خصیصه های روح را نظیر ظرافت ، حساسیت و میل کفک بد بگری ، که برای سازندگان فرهنگ نو لازم و ضروری است بیدار کرده و آشکار میکند . ایدئولوژی بورژوازی میخواست که انسان این استعداد را در برابر زن و یا مرد محبوبش ، یا بعبارت دیگر ، در برابر یک موجود واحد ظاهر سازد . از نظر ایدئولوژی کارگری بیداری و رشد استعداد های انسان نه فقد در رابطه با محبوب که در رابطه با تمام اعضای جامعه حائز اهمیت است .

بدینگونه آگاهی از جنبه های متفاوت و صحنی نظیر ظرافت احساسات عشقی با گرمی همچنان و بیگانه همانندی روحی که در " اروس بالدار " برتری دارند ، برای عبه کارگری بی تفاوت است . تنها مساله مهم

برای طیف کارگر در این خلاصه میشود ، که علیرغم جنبه‌های گوناگون ، عشق عناصر روحی و اخلاقی لازم را برای استحکام بخشیدن و رشد احساس رفاقت در بر دارد .

ایدال عشق رفاقت شناخت حقوق متقابل ، توان در نظر گرفتن شخصیت دیگری ، حمایت محکم و جابانه ، مواظبت دقیق و توجه صمیمانه هر یک به نیازهای دیگری ، که به جمع علائق و آمال متصل شده ، می‌باشد . این ایدالی است که طیف کارگر در صدر است آن را جانشین ایدال پوچ عشق زناشویی " مستحیل کننده " و " انحصار طلب " فرهنگ بورژوازی بنماید .

عشق - رفاقت ایدالی است که طیف کارگر در مرحله سنگین مسئولیت و مشکلات ، در زمانیکه برای پسوی ریزی و قوام دیکتاتوری خود مبارزه میکند ، بدان نیاز دارد . اما شکی نیست زمانیکه جامعه کونیستی واقعیت پذیرفت عشق " اروس بالدار " ، خود را در جنبه کاملاً تازه‌ای ، که مطلقاً برای ما ناشناخته است ، عرضه خواهد کرد . در آن هنگام " غله ها " بین تمام اعضای جامعه نو توسعه یافته و مستحکم گردیده است ، " نیروی عشق " قدرت بیشتری یافته ، عشق - همسنکی نقش محرکی شیبه رتاب و عشق پاک در جامعه بورژوازی خواهد داشت .

جامعه کرائی ذهن و اراده او را به خود بینی مسلط خواهد نمود . " تنهایی سرد روحی " که افراد ، در جامعه بورژوازی ، میکوشند تا با پناه بردن به عشق و ازدواج از آن بگریزند ، نا پدید خواهد شد . بستگیهای گوناگون و مختلف افراد را در یک جامعه روحی و اخلاقی واقعی متحد خواهد نمود . احساس انسانها بسوی توسعه وجدان احتمالی گرایش خواهد یافت در حالیکه عدم تساوی جنسی ، در خاطره قرن های گذشته مدفون شده و همه اشکال وابستگی زن و مرد ، بی آنکه ردی از خود بجای گردانند ، ناپدید خواهند شد .

در این جامعه نوین ، که از نظر روحی و عاطفی جامعه گراست ، اروس ، بعنوان احساس مستعد برای افزودن شادی های انسان ، مقامی شایسته ، بر پایه یگانگی شاد بیخش و برادری تمامی اعضا بشریت کارگری خلاق ، اشغال خواهد کرد . این اروس جدید و درگراگون شده چگونه خواهد بود ؟ قوی ترین تخيلات از نقش جبره او نپوئانند . ولی یک ساله روشن است ، هرچه بشریت جدید از همبستگی بیشتری برخوردار باشد پیوستگی روحی و اخلاقی در تمام زمینه های زندگی آفرینش و روابط انسانی محکم تر بوده و جای کمتری برای عشق در معنای امروزی کلمه باقی خواهد ماند . نقیصه عشق ، امروزه ، در جذب تمامی افکار و احساسات " دو قلب عاشق " به خود نبهت است . این جذب منجر به حدائق و منفرد شدن دلباختگان از بقیه جامعه میشود . این جدا بودن " حفت عاشق " ، این منفرد کشش روحی از جامعه ، حائیکه ضایع ، تکالیف و آرزوهای تمامی اعضا شیک پیچیده و بهم فشرده‌ای را تشکیل میدهد ، نه تنها بی فایده بلکه حتی غیر ممکن خواهد گشت . در این دنیای جدید ، شگک شناخته شده عادی و خواستنی وحدت زن و مرد با احتمال زیاد بر کشش جنسی سالم ، آزاد و غیبی (بدون افراط و فساد) ، بر اروس درگراگون شده ، فرار خواهد گرفت .

اما در این لحظه ما هنوز در مرحله گذار از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر قرار داریم . در این مرحله گذار که با نبرد سخت و دنیا ، در تمام جبهه ها از جمله جبهه ایدئولوژیکی هنگام گردیده ، صبه کارگر می‌خواهد ، که سرعت هر چه تا متر و با تمام وسایل ، انبانت ذخیره " احساسات همسنکی " را سریعتر کند . در این مرحله ، ایدال اخلاقی ، که روابط جنسی را تعیین میکند ، غریزه جنسی عربان نیست بلکه ، چه برای مردان و چه زنان ، گونه گونی عظیم عواطف عشق و رفاقت است . عواطف برای پاسخگویی به ضروریات

در حال شگ گیری اخلاق جدید کارگری باید بر سه اصل اساسی بنا شوند :

- ۱ - مساوات متقابل (نه خود پرستی مرد و نه بردگی تباه کننده شخصیت زن در عشق)
- ۲ - شناسایی متقابل حقوق یکدیگر با کنار نهادن ادعای مالکیت تقسیم ناپذیر قلب و روح شریک عشق (احساس مالکیتی که توسط فرهنگ بورژوازی خلق و تقویت شده)
- ۳ - مراقبت از رفیق و استمداد گوش دادن و فهم جنبش رولن موجودی که دوست داریم (فرهنگ بورژوازی مراقبت را در عشق فقط از ناحیه زن طلب مینماید)

اما ایدئولوژی طبه کارگرها با اعلام حقوق " اروس بالدار " (عشق)، عشق اعضای جامعه را بیگ بگریه بورژوازی از احساس ضروری تر عشق - وظیفه وا میدارد . هر چه در عشقی که زن و مرد را بهم پیوند میدهد بزرگ باشد و بستگیهای قلب و روح به شمار باشند باید رشته‌هایی که آنها را به تمامی جامعه متصل میکند قوی تر ، به شمار تر و ارگانیک تر باشند . اخلاق بورژوازی همه چیز را برای محبوب میطلبد و اخلاق کارگری بالعکس همه چیز را برای جامعه تجویز میکند .

بهد بیم که روابط عشق بر زمینه یک روحیه رفاقت قوی ایدئال طبه کارگر گردد . اما این ایدئال ، این " معیار نوین اخلاقی " عشق بنویس خود مانند دستی بر روی موافق عشقی سنگینی نخواهد کرد ؛ آنها با الهای شکننده " اروس ترسان " را نافرمان کرده و از بین نخواهد برد ؛ آنها با رهایی دادن عشق از اسارت اخلاقی بورژوازی او را با زنجیرهای جدیدی زندانی نخواهیم کرد ؟

آری ، رفیق جوان من شما حق دارید . با بدور افکندن اخلاق بورژوازی در زمینه روابط عشقی و زناشویی ایدئولوژی کارگری اخلاقی طبه خود و مقررات جدید روابط جنسی خود را که به نفع طبه کارگر بهتر پاسخ میدهد پدید خواهد آورد . این ایدئولوژی احساسات طبه کارگر را در جهت معینی پرورش داده و نتیجتاً تا حد خاصی به احساسات او مهار خواهد زد . هنگامیکه سخن از ایجاد و گسترش عشق بوسیله فرهنگ بورژوازی است ، بدن شک با الهای اروس شگ یافته بوسیله بورژوازی بدست طبه کارگر از بیخ و بن برگرفته خواهد شد . اما امسوس خوردن از اینک طبه کارگر نیز مهر خود را بر روی روابط زن و مرد میگذارد تا احساس عشق را با وظایف خود هماهنگ سازد ، چشم پوشی از نگرش من به آینده است . بلا تردید ایدئولوژی طبه پیشرو ، پرهای تازه‌ای که نیرو ، درخشندگی و زیبایی آن بی سابه است ، بجای پرهای کهنه بر بال اروس خواهد نشاند . فراموش نکنید ، رفیق جوانم ، که عشق بطور اجتناب ناپذیری با تعمیر پایه‌های اقتصاد و فرهنگی بشر تعمیر یافته و درگسائی میدهد .

اگر در روابط عشقی ، همچنان کور ، مستحیل کننده و پر طلب ، نیروی شما را از دست بدهد ، اگر احساس مالکیت و آرزوهای خود خواهانه بستگی داشتن " برای همیشه " به محبوب ضعیف گردد ، و اگر خود بینی مرد و انصراف شگفتن از " من " خود ناپدید شود ، خواهیم دید که چگونه خصیمه‌های پر ارزش ما مانند : احترام به دیگری و قابلیت در نظر گرفتن حقوق خود تقویت میشوند و طرافت روح بنحو متقابل توسعه یافته و آرزوی ابراز عشق ، نه فقط با بوسه و نوازش که با همکاری ، وحدت اراده و کار مشترک توسعه مییابد .

وظیفه ایدئولوژی کارگری راندن اروس از محدوده روابط اجتماعی نیست . بلکه فقط جلا دادن تیردان او با آب ناز تازه و پرورش احساس عشق بین زن و مرد بصورت یک نیروی عظیم روانی ، یعنی ، همبستگی - رفاقت است .

حال رفیق عزیز من ! امیدوارم که برای شما روشن شده باشد که توجه زیادی که کارگران جوان به مسائل عشق ابراز می‌دارند ، نشانه انحطاط نیست . شما اکنون میتوانید نه فقط در ایدئولوژی کارگری ، بلکه در روابط زنده میان کارگران جوان ، جایی را که باید به عشق اختصاص یابد بیابید .

روابط جنسی و مبارزه طبقاتی

در میان مسائل متعدد، مشکل جنسی، امروزه، بالاترین یکی از مسائلی است که قلب و فکر بشریت را به لرزه درمیآورد. به استثنای جزایر افسانه‌ای، مؤمنین و مردمنیافت نمی‌شوند که مشکل روابط جنسی در آن خصیصه حاد و رنج‌آوری نگرفته باشد.

بشریت امروزه به بحران جنسی‌ای دچار گردیده که نه تنها شک حادی دارد بلکه اراده می‌یابد و همین امر بروخامت اوضاع بیشتر می‌افزاید.

شاید در تمام طول تاریخ بشر دورانی را نیایم که در آن مسائل جنسی در زندگی اجتماعی چنین مرکزیت کسب نموده باشند، دورانی که روابط و جنس مخالف، گوئی با سحر و جادو، نگاه شکنجه دیده هزاران انسان را بروی خود متمرکز نموده است. زمانیکه درامهای جنسی سرچشمه جوشانی از الهام را برای نمایندگان هنرهای مختلف فراهم می‌کنند.

هرچه بحران اراده می‌یابد و زمزمین می‌شود، هر چه موقعیت فعلی محتوم تسر جلوه می‌کند، انسان با حدت بیشتری به انواع وسایل موجود برای حل این مشکل لعنتی متوسل میگردد. ولسی هر تلاش تازه‌ای در راه گشودن گره این کلاف سردرگم بروخامت اوضاع بیشتر افزوده و سر نخ‌های که بالاخره به است گشودن گره کور خواهد شد کماکان نامرئی باقی مانده است. انسان هراسان با نا امدی از راه حل‌های به راه حل دیگر پناه می‌برد، لیکن در این سحرآمیز ساله جنسی کاکان ناگشوده میماند.

راه حل‌های ارائه شده از اینگونه اند: "باید به اوقات خوش گذشته رجعت نمود، ارگان روابط قدیم خانوادگی را تجدید کرد و اصول سنتی اخلاقی جنسی را استحکام بخشید" محافظه‌کاران چنین سخن می‌گویند ولی از طرف دیگر از اردوگاه طرفداران ایدئولوژی فردگرای سرمایه‌داری بورژوازی نغمه‌های دیگری بگوش می‌رسد: "باید مقاومت را کارانه قوانین الزامی اخلاق جنسی را درهم شکست" روزگاری این کهنه گوئی‌های آزار دهنده بسر رسیده است. اما سوسیالیستها، آنان مساله را بنحوی دیگر مطرح و حل مشکلات جنسی را از طریق اصلاحات اساسی که در نظام اقتصادی و اجتماعی رخ خواهد داد، امکان پذیر میدانند.

اما آیا این حواله به آینده حاکی از این نیست که ما نیز چون دیگران هنوز سرنگ را بدست نداریم؟

آیا در حال حاضر، امکان کشف نخی که منجر به گشودن گره خواهد شد، وجود ندارد؟ روش‌های این تحقیق از تاریخ جوامع انسانی انداختن گردیده است، یعنی تاریخ مبارزات بلاانقطاع طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف که منافع و اغراضشان آن‌ها را روبروی هم قرار می‌دهد. این بار اولی نیست که بشریت به یک بحران جنسی حاد دچار گردیده است، همین نخستین باری نیست که هجوم ایده‌های اخلاقی نو به قلمرو زناشویی به روشنی و رسائی احکام اخلاقی معمول را از بین برده است. انسان بحرانهای جنسی حاد دوران رنسانس و رنور را پشت سر گذاشته است دورانی که در آن اشراف فتودال که به تحقیر زادگی خود می‌بالیدند و حاضر به تقسیم قدرت با کسی نبودند به عقب رانده شدند و جای خود را به قدرت‌فرازنده و گسترش‌یابنده جدیدی که بورژوازی باشد، دادند. قوانین اخلاقی جنسی جهان فتودالی که زائیده زندگی اشرافی با اقتصاد مشترک و موازی این اجباری کاستی بود و به اراده امضای منفرد خود امکان بروز تمییدار با مقررات جدید و مخالف اخلاقی جنسی طبقه بورژوازی در حال تکوین تعادم نمود. اخلاقی جنسی بورژوازی از اصولی سرچشمه می‌گرفت که از

ازین با ، موازیسن اساس مقررات فتوای تفاوت داشتند ؛ بجای اصل کاست فردی کردن شد پس و حدود بسته خانواده کوچک ثبای عامل " همکاری " که خصیصه اقتصاد مشترک و منطقی است .

عامل رقابت پدیدار گشت . اصل برنده مالکیت خصوص ، شخص و منفرد ، بقایای ایده های اشتراکی را که متضمن درجه های مختلف تحول زندگی کاستی هستند بگن شست .

انسان طی قرنهای و نازمانیکه آزمایشگاه پیچیده زندگی قواعد قدیمی را در قالب جدید نریخته و حداقل به نوعی هماهنگی در شکل دست نیافته بود ، بیسن این دو مجموعه مقررات جنسی ماهیتا " مختلف سرگردان بود و تلاش میکرد خود را با موقعیت تطبیق دهد .

اما در همین دوران زنده درخشان همسر بحران جنسی علیرغم تمامی حدش تا این حد تهدید آمیز نبود . مطمئنا " بدین دلیل که بحران اخلاق جنسی در دوران شکوهمند زنسانس ، (قرن نوزدهم که انوار تابناک فرهنگ جدید روحی ، با رنگهای زنده درخشان دنیای مختصر و کم پایه قرون وسطی را پسر میکرد) فقط توسط جز " نسبتا " کوچکی از جامعه احساس میشد . روستائیان ، یعنی قشری که قسمت اعظم جمعیت آن زمان را تشکیل میدادند ، فقط بنحوی غیر مستقیم در حدی که در گسائی بنیادهای اقتصادی ، بطس پیروسه آرام و طولانی ، منجر به تحول مناسبات اقتصادی میشد ، بحران را لمس نمودند . اما در اس مراتب اجتماعی ، یعنی جایشیک آرمانها و هنجارهای *normes* در طرز تفکر مخالف سرسختانه باهم میجکند و بحران جنسی رشد یابنده و تهدید آمیز قربانیان خود را جستجو میکرد ، بالعکس نبود سختی بیسن گرایشهای متضاد و دنیای اجتماعی جریان داشت .

روستائیان نسبت به ابتکارات جدید عکس العمل نشان داده قویا " به ستونهای آزمون شده سنت آبا " و اجدادی تکیه نمودند و فقط تحت فشار ضرورت شد به آنجا که شرایط درگون شده زندگی اقتصادی ایجا ب مینمود به تغییر قوانین ضمیمه اخلاق جنسی سنتی دست زدند .

بحران جنسی در زمان مبارزه شدیدی بورژوازی و فتوایسیم بر قشر " مطیع " *couche tributaire* اثر نگذاشت و با در هم شکستن بیشتر ارکان کهنه در را " مراتب اجتماعی روستائیان محکم تر به سنس آبا " و اجدادی می چسبیدند . روستائی ، بخصوص دهقان روس ، طی قرنهای ، علیرغم طوفانهای دانش که از بالای سرش میگذشت و زمین زیر پایش را میلهزاندند ، موفق شد مجموعه قوانین جنسی خود را در حالت اثباتیست حفظ کند .

ولی منظره ، امروز ، طور دیگری است . این باز ، بحران جنسی روستائیان را معاف نکرده است . این بیماری مسری که " درجه و مقام " نی شناسد خود را از قصرها و ویلاها به محلات شروع کارگری می کشاند ، داخل مسکن آرام سرمایه داران میشود و راه دهکده های دور افتاده روسیه را در پیش میگیرد در حالیکه طعمه خود را هم از ویلاهای سرمایه داران اروپائی و هم در زیر زمین نضاک خانواده کارگری و کلبه دود زده روستائی بر میگزیند . در برابر هجوم بحران جنسی دفاع و حایل وجود ندارد . اگر گمان کنیم که این بحران فقط دانشگر قشرهای مرفه جامعه خواهد شد مرکب اشتباه بزرگی شده ایم . موجهای تیره بحران جنسی پیوسته از آستان منزل مسکونی کارگران عبور نموده و چنان در امهای هم انگیزی خلق میکند که نمیتوان آنها را با نزاعهای روانی دنیای لطیف بورژوازی مقایسه نمود .

اما مخصوصا " چون که بحران فقط با منافع ثروتمندان مفاهر نیست بلکه امروزه قشر اجتماعی وسیعی چون طبقه کارگر نیز دچار مشکلات جنسی گردیده است ، نا بخشودنی و غیر قابل فهم خواهد بود اگر با این مساله اساسی و رنج آور با بی تفاوتی روبرو شویم .

در میان وظایف مهم و متعددی که برای ساختمان آینده بر عهده طبقه کارگر است بدون شک وظیفه ایجا

سالمترین و صحیحترین روابط بین زن و مرد نیز قرار دارد. اما این بی تفاوتی نابخشودنی مادر قبال یکی از وظایف اساسی طبقه کارگر ناشی از چیست، چگونه میتوان این تبعید ریاکارانه شلگ جنسی را به ردیف "امور فامیلی" که ضرورت تلاش دست جمعی را برنمایانگیزد توضیح داد؟ مثل اینست که روابط زن و مرد و تنظیم مجموعه مقررات اخلاقی ناظر بر آن در طول تاریخ یکی از عوامل تغییر ناپذیر مبارزه اجتماعی نبوده و با روابط آینده در محدوده یک گروه اجتماعی مشخص، بنحو اساسی روی مبارزه طبقات اجتماعی متخاصم تاثیر نگذاشته است؟

درام بشر امروزی تنها با درهم شکستن شلگهای معمولی زندگی مشترک زن و مرد و اصول تنظیم کننده آن در برابر چشمان او، پایان نمی یابد بلکه از آنجائی آغاز میشود که از میان طبقات فرد و دست رابحه تازه و ناشناخته زندگی جدیدی برمیخیزد که روح انسان را از نوستالژی آرمانهای آبی و دور دست آکسده میکند.

انسانهایی که شرف یک قرن مالکیت سرمایه داری، یک قرن مبارزه شدید طبقاتی و یک قرن اخلاق فردی هستیم هنوز هم تحت فشار شوم یک تنهایی روحی ابدی زندگی و فکر میکنیم. این تنهایی که در میان شهرهای پر جمعیت بزرگ، ما را در خود می فشارد، این احساس تنهایی که آن را حتی در میان دوستان و همزادان نیز احساس میکنیم؛ انسان امروزه را بدانجا میکشاند که با ولعی بیمارگونه خورا به خیال باطل "روح خواهر" یعنی به روحی که به موجود دیگری از جنس مخالف تعلق دارد میاویزد. زیرا فقط نیروی سحرآمیز عشق، حد اقل برای مدت زمانی محدود خواهد توانست تیرگیهای این تنهایی را بزداید.

شاید هرگز و در هیچ دورانی، تنهایی روحی شدنی زنج آور نداشته است. و نمیتواند جز این باشد. شب همانقدر رغبر قابل دخول است که روشنائی کوچکی در روز.

در مقابل دیدگان فردگرایان معاصر که هنوز بنحو ضعیفی به اجتماع، به سایر افراد، پیوسته اند، روشنائی تازه ای میدرخشد: تغییر روابط زن و مرد بنحوی که عامل کوری یعنی عامل جنسی جای خود را به عامل خلاق یعنی "همبستگی رفیقانه" بدهد. اخلاق زائیده مالکیت فردی اختناق آور شده است. انسان معاصر، در انتقاد از روابط جنسی، از حد نفی شلگهای خارجی احکام و قوانین اخلاقی متداول فراتر می رود. روح تنهایی او در تلاش جوهر همین روابط است و با تمام وجود عشق بزرگی را آرزو میکند که تنها نیروی گرمابخش و خلاق آن توان از میان بردن تنهایی روحی فردگرایان معاصر را دارد. اگر سه چهارم بحران جنسی ناشی از روابط خارجی اجتماعی - اقتصادی است، حدت و شدت یک چهارم دیگر آن مطمئناً از روحیه فردی رفیق ما که با این همه دقت بوسیله ایدئولوژی بورژوازی سلطنت تر بیست گردیده است، سرچشمه میگردد. انسان معاصر در واقع بقول نویسنده آلمانی مایزل هیس "از نیروی بالقوه عشق" خالی است.

زن و مرد در جستجوی یکدیگرند و هر یک او را آید و آرزو میکنند که بتوسط دیگری بزرگترین سهم لذت روحی و جسمی را برای خود بدست آورند. مرد عاشق و نامزد خیلی کم به احساسات وضع روحی معشوقه فکر میکنند.

فردگرائی شدید که مشخصه ماست در قلمرو روابط زن و مرد خود را بهتر از هر جای دیگر مینمایاند. انسان برای گریز از تنهایی روحی، عشق و جستجوی احقاق حق از دست رفته را در دیگری کافی میدانند و تصور میکند برای گرم شدن زیر اشعه این خوشبختی کمیاب تفاهم و پیوند روحی کافی است. ما فردگرایان بسیار روحی که با پرستش در "من" مان سخت گردیده است میبندیم. ما بزرگترین خوشبختی خود و نزدیکان مان میتوانستند بدون پرداخت ما به ازائی از گنجه های روحی مان، بدست آید.

ما همیشه نمایند معشوق را میطلبیم و در عین حال خودمان قادر به رعایت ساده ترین قاعده عشق نیستیم

نزدیک شدن به روح دیگری با حفظ فاصله . روابط جدید زن و مرد ، یعنی رابطه‌ای که بر اساس دواصل نوری مساوات ، آزادی کامل و همبستگی دوستانه بنا گردیده قاعده هارا بتدریج بما می‌پیولاند . اما در حال حاضر ، انسان سرمای تنهایی روحی را تحمل میکند و رویای دوران بهتری را در سر دارد که روابط انسانی از احساس همبستگی سرشار بوده و بوسیله شرایط جدید زیست شگ گرفته باشند . بحران جنسی — بدون اصلاح اساسی روان انسان و بدون افزایش (نیروی بالقوه عشق) حل ناشدنی است . اما این تغییر روانی تماما به سازماندهی مجدد روابط اجتماعی — اقتصادی ما بر بنیانهای کنونیستی بستگی دارد . خارج از این " حقیقت قدیمی " راه حل دیگری وجود ندارد .

بالتجربه بحران جنسی بطریقی تمام مشکلاتی زندگی مشترکی که به آزمایش منبهد ، حتی زوای تخفیف نیافته است . تاریخ هنوز تا به این اندازه شکلهای گوناگون اتحاد نشناخته است ؛ ازدواج غیر قابل فسخ با خانواده ثابت و در کاران زندگی مشترک آزاد و گد را فاسق پنهان در ازدواج و زندگی مشترک دختر جوان و دلپاخته او ؛ ازدواج وحشی و ازدواج باهله ، با دو با سه و حتی شگ پیچیده ازدواج با چهار نفر امکان مختلف زندگی مشترک زن و مردند ، بدون اینکه بخواهیم نگرى از انواع متعدد و مختلف فحشاء کنیم .

و در کار این شکلهای گوناگون ، نزد روستائیان و طبقه متوسط هنوز آثار آداب و رسوم کاستی باقیست میگردد . این عادت با اصول خانوادگی بورژوازی فردگرا که در حال از هم پاشدگی است در آمیخته و نتجتا " میبیمیم که در بین آنان نیز شوم در وجود فاسق ، رابطه زن و شوهری بین پدر زن و عروس ، آزادی برای دختران و خلاصه همان " اخلاق دوگانه " ایجاد گردیده است . شکلهای قبلی زندگی مشترک زن و مرد چنان مغشوش و متضادند که ناچاریم از خود سؤال کنیم چگونه انسانی که ایمانش را به استحکام اصول اخلاقی حفظ کرده است میتواند خود را در میان اینبه تضاد از دست نداده و راهش را در میان احکام اخلاقی آشتی ناپذیر که هر یک نافی دیگری است دنبال نماید . حتی توجیه متداول با این استدلال که " مسکن در زندگی از اخلاق نو پیروی میکنم " ارزشی ندارد زیرا این " اخلاق نو " هنوز در جریان شگ گیری است . وظیفه مشخصه در فاش نمودن هویت اخلاقی نوعی که خود را نمایان میسازد با به عبارت دیگر تمیز حاشیه‌های اصول منطبق بر روحیه طبقه انقلابی پیشرو از میان بی نظمی و آشوب هنجارهای جنسی متضاد عصر حاضر خلاصه میگردد .

علاوه بر نقصان اساسی روان انسانی کنونی یعنی فردگرائی شدید و اگوسانتریسمی که آئین گردیده است بحران جنسی دو عامل نمونه روان معاصر را شدید تر میکند ؛ حق مالکیت موجود بر موجود دیگر ، پیشروی داورى باستانی عدم تساوی زن و مرد در تمام زمینه‌های زندگی از جمله ظلمو جنسی .

× اندیشه حق مالکیت پدر بر زن و شوهر نسبت به هم که با دقت بوسیله مجموعه مقررات اخلاقی طبقه بورژوازی پیورده شده کلا" بر اساس مالکیت خصوصی قرار دارد و بر این طبقه از خانواده فردگرا بسته در خود منطبق است ؛ بورژوازی بطور کامل در انتقال این ایده بشر موقوف بوده است . دانه مقله مالکیت در ازدواج امروزه بسیار گسترده تر از مجموعه قوانین روابط جنسی آرستوکراسی است ؛ در طول یک جریان طوفانی تاریخی که ایده مالکیت شوهر بر زن تحت لوای کاست رشد میافت هرگز دانه اش از مالکیت خاندانرجمی تجاوز نکرد . زن شوهر دار میبایست وفاداری جسمی خود را نسبت به شوهر حفظ نماید ، ولی روح او متعلق بخودش بود . حتی سینورهای دانشن عشاق افلاطونی و قبول پرستش شوالیه ها و شعرا را برای همسرانشان بر رسمیه می شناختند . آرمان تملك مطلق جسم و روح زوج ، آرمانی که حق مالکیت هر دنیای روحی و اخلاقی شخص مورد علاقه را به رسمیت می شناسد ، آرمانی است که تماما بوسیله سرمایه دار (به منظور استحکام بخشیدن به

به بنیادهای خانوادگی، که ثبات و قدرت این طبقه را در دوران مبارزه برای دست یافتن به قدرت، تأمین
 می نمودند (شگن یافته و تربیت شده است. و ما نه فقط این آرمان را به مثابه میراثی بچنگ آورده ایم
 بلکه آماده ایم تا آن را یک قانون اخلاق مطلق و انهدام نیافتنی اعلام داریم. ایده مالکیت از حد و مسز
 ازدواج که در آن بصورت عاملی اجتناب ناپذیر جلوه میکند عبور کرد، و به اخل آزادانه ترین زندگم های
 مشترک عاشقانه نفوذ میکند. علمبرغ تمام احترام تئوریک که عشاق فعلی برای آزادی یافتند صرف آگاهی
 به وفاداری جسمی شخص مورد علاقه آنها را می نگیرد. برای راندن تنهایی وحشت را از خود، ما، با
 وحشیگری و خشونتی که برای بشر آینده غیر قابل فهم خواهد بود، در روح موجود مورد محبتمان نفوذ میکنیم
 و حقوق خود را از پنهان ترس زوایای روحش، مطالبه مینمائیم. عاشق امروزی جنایت جسمی را بسیار آسانتر
 از خیانت روحی میخشد، هر جز روح که از مرز زندگی مشترک آزادی عاشقانه خارج گردد در نظر او به
 صورت دستخوری نابخشودنی به زبان او، از گنجی که به او تعلق دارد، جلوه میکند.

در این مورد مثال عشاق در برابر نرسوم ناهنجاری شدید، ساله را آشکار میکند. هر یک از ما
 در تردید این امر عجیب را مشاهده کرده ایم؛ دو عائق که برحمت وقت شناختن صحیح یکدیگر را دارند
 برای برقرار کردن حقوق خود بر روابط شخصی پیشین طرف مقابل و دخالت در خصوصیتش و شخصیتش
 ساله زندگی او شتاب میکنند. و موجود که در بیز هنوز بیگانه بودند و فقط بواسطه احساسات عاشقانه
 با هم پیوند یافته اند امروز برای دست یافتن و در اختیار گرفتن روح، ناشناخته و مرموز دیگری، جانی
 که گذشته، تضاد و محو شدنش بر جای نگذاشته است برای استقرار در آن مانند روح خود تلاش میکنند. این
 ایده مالکیت و جانی زن و مرد آتقد و وسعت مییابد که ما دیگر تقریباً از این امر غیر طبیعی که دوزج
 جوان که در بیز هر یک زندگی خود را داشتند و امروز، هر یک از آنها بی مهابا مراسلات دیگری را میگزایند
 و نامه های شخص سوم، که فقط با یکی از زوجین نزدیک است و به این ترتیب ملک مشترک هر دو میشود،
 متعجب نمیشوم. چنین نزدیک فقط به قیمت یک وحدت عاشقانه واقعی در طی یک زندگی طولانی مشترک که
 از دوستی آگده است بدست میآید. ولی، بطور کلی، این ایده غلط، که نزدیک جسم دلیل کافی برای
 گسترش حق مالکیت بر روح است، در اینجا جانشین قیمت روحی میگردد.

عامل دیگری که روح انسان معاصر را از دخالت طبیعی خود خارج کرده و به بحران جنسی افزوده -
 سال عدم تساوی زن و مرد، عدم تساوی حقوق و ارزش جسمیات پسیکولوژی فیزیولوژیکی
 آنها میباشد. اخلاق دوگانه و بیهوشی بورژوازی و اشرافیت، طی قرنهای روان و مرد مسموم کرده است
 بطوریکه نجات از سم کشنده منگ-تواز رعاش از زهر ایده های موروثی ایدئولوژی بورژوازی در امر مالکیت
 زوجین برهم خواهد بود. ساله عدم تساوی زن و مرد حتی در زمینه پسیک - فیزیولوژیک انسان را وامیدارد
 تا پیوسته برای یک عمل واحد بر حسب حسیت عمل کننده راه حلهای مختلفی اتخاذ نماید، حتی پیشرفته ترین
 انسان اردوگاه سرمایه داری که بدنهاست از مقررات الزامی اخلاقی متداول عبور نموده نیست

از این قاعده مستثنی نیست.
 ذکر یک مثال ساده در این مورد کافیست؛ تصور کنید که روشنفکر بورژوا، یک دانشمند، یک سیاستمدار
 یا مردیکه به فعالیت اجتماعی اشتغال دارد، و بطور خلاصه یک شخصیت مهم با آشنیش همخواهیگی کسود
 (علی که زیاد اتفاق می افتد) و با حتی با او قانوناً ازدواج نماید. آیا این عمل کمترین ابهامی در مورد
 کیفیات اخلاقی او ایجاد خواهد کرد؟ طبیعتاً جواب این سؤال منفی است. حالا حالت دیگری را در نظر
 بگیرید؛ یک زن محترم از طبقه بورژوا معلم بزرگ، نویسنده، بانوکرش همخواهیگی کند و برای پرستاندن این

"افتضاح زندگی مشترک خود را با او بوسیله ازدواج مستحکم نماید . رفتار بورژوازی در برابر عکس این زن که تا بحال مورد احترام بوده چه خواهد بود . طبیعتاً این عمل موجب نفرت او خواهد شد . و توجه کنید امتیازات جنسی و ظاهر خوش آئینده شوهر بعضی مرد خد متکابر بزه‌خات اوضاع افزوده . و قضاوت ریاکارانه بورژوازی را در این جمله خلاصه خواهد کرد . " تا کجا این زن سقوط نکرده است !"

جامعه بورژوازی انتخایب را که خصیصه شده بد فردی دارد بر زن نمی بخشد . در اینجا ما پسند بدهای را مشاهده میکنیم که از سنن موروث آداب و رسوم کاستی برجای مانده است . این جامعه میخواهد که زن در هنگام انتخاب درجه ها و طبقات ما مقررات و ضایع فامیلی را در نظر گیرد . رهائی زن از سلطول خانوادگی و قرار گرفتن او بمثابه یک شخصیت مستقل در خارج از دایره بسته فضایل و تکالیف خانوادگی مورد علاقه او نیست . جامعه معاصر قومیت بر زن حتی از نظام باستانی نیز پیشی میکند . این جامعه نه تنها ازدواج را به او تحمیل میکند بلکه او را ملزم مینماید که فقط مردانی را که شایستگی او را دارند دوست بدارد . ما همه رویه ها مردان روشن فکر و روشندلی برخوردار میکنیم که همسرانی تو خالی و بیج که با آنها همسنگ نیستند برگزیده اند . ما این امر را عاری تلقی کرده و حتی در برابر آن لحظه ای درنگ نمیکنیم لظلم اتفاق میافتد که رفتار شکایت دارند که فلانی با زن بی نهایت غیر قابل تحملی ازدواج کرده است . اما وقتی همین مساله در مورد یک زن مطرح است ما فریاد توام با سزینش خود را سر میدهم "چطور زن برجسته ای مانند الف یا ب توانسته چنین مرد بی قدر قیمتی را دوست دارد واقعاً باید نسبت به هوش این زن شک کرد ."

این برخورد دوگانه از کجا ناشی میشود ؟ و چه چیز تعیین کننده آنست ؟ بلاترید این طرز قضاوت ، از دایره عدم تساوی ارزش زن و مرد ، که طی قرنهای به بشر تزویج گردیده و جزئی از سازمان فکری و روحی ما شده ناشی میگردد .

ما زن را بصورت یک شخصیت مستقل با استعداد و نقائص فردی که جدا از حسابات پسگو - فیزیولوژیک او هستند در نظر نمیگیریم بلکه عادت کرده ایم که او را بصورت یک مرد ارزیابی کنیم . مرد ، شوهر ، عاشق نورتابناک خود را برای زن میبندد ، و بدین دلیل ما او را بعنوان عنصر واقعی تعیین کننده ساختمان روحی و اخلاقی زن در نظر میگیریم . در ارزیابی شخصیت مرد بوسیله جامعه آن اعمالی که با زندگی جنسی او پیوند دارند مستثنی میگرددند . شخصیت زن ، برعکس ، در پیوند نزدیک با زندگی جنسی اش سنجیده میشود . آراش از این نوع از نقشی که زن طی قرنهای اخیر نموده است ناشی میگردد تجدید نظر در ارزشهای این قلمرو اساسی در اینجا انجام شده و یا بهتر بگوئیم خود را مینمایاند . تنها تغییر نقش اقتصادی زن ، یا بحبارت دیگر ورود او به مسیر کار مستقل ، به ایستادن نظریات خطا و ریاکارانه پایان خواهد داد .

این سه عامل اساسی ، یعنی خود پرستی شده ، ایده حق مالکیت زوجین بر یکدیگر و عدم تساوی زن و مرد در زمینه پسگو - فیزیولوژیک ، در تعیین حالیکه روح انسان معاصر را از حالت طبیعی خود خارج میکند مسیری را که بسوی حل مشکلات جنسی میبرد مسدود مینماید .

کلید گشاینده این دایره طلسم شده تنها زمانی بدست خواهد آمد که ذخیره های کافی حسنیات لطیف در روح انسان جمع شده و نیروی بالقوه عشق افزایش یابد هنگامیکه آزادی در ازدواج و در زندگی مشترک آزاد بنحو واقعی قوام گیرد و اصل رفاقت بر اصول سنتی عدم مساوات و تعهت در روابط زن و مرد پیروز گردد . بدون بازسازی روح ، شگک جنسی غیر قابل حل خواهد بود . اما آیا چنین شرایطی از پیش آماده ای - تخیلی بی اساس نیست و آیا نباید آن را به خیالباغان اهد آلیست واگذار ؟ پس بگوئید تا نیروی بالقوه عشق

در بشر را بالا ببرد. آنها اندیشمندان تمام اقوام از گذشته های دور یعنی از زمان بودا و کشف سوس تا عیسای خود را وقت قبولانیدن همین مساله به بشر ننموده اند و با اینکه چه کسی میتواند مدعی شود که نیروی بالقوه عشق در بشر افزایش یافته است؟ آیا اقدام به کاهش بحران جنسی با چنین خیالهای پستهای اندیشمندان ای نشانه اعتراف به ضعف و صرف نظر نمودن از جستجوی گنبد جادویی نیست؟

آیا چنین است؟ آیا واقعا "بازسازی اساسی روان ما در قلمرو روابط جنسی تا این حد انجام - نشدنی و دور او امکان عملی است؟ برعکس، شرایط بیرونی در حال حاضر و بخصوص در عصریکه نیروی اجتماعی و اقتصادی از طبقاتی به طبقه دیگر منتقل میشود، اساس زندگی نوینی را بوجود میآورد که با نیازهای که در فوق بدان اشاره شد مطابقت دارد.

طبقه دیگری، گروه اجتماعی جدیدی با عزل بورژوازی و ایدئولوژی طبقاتش، با از میان برداشتن قوانین فردی اخلاق جنسی او پیش میآید. این طبقه صعود کننده و پیشرو، ضرورتاً در بطن خود جوانه های روابط جدید زن و مرد را که عیقا با وظایف اجتماعی طبقاتش پیوند دارد، حمل میکند.

تحول پیچیده روابط اقتصادی - اجتماعی، که در مقابل دیدگان ما صورت میگیرد و تمام نظریاتمان را در مورد نقش زن در زندگی اجتماعی زیر پر کرده و تمام اساس اخلاق جنسی سرمایه داری را درهم میشکند و در نتیجه بظاهر متضاد همراه دارد. از طرفی، ما شاهد تلاشهای بیستگانه ناپذیر بشر برای انطباق خود با شرایط جدید اقتصاد اجتماعی هستیم، تلاشهایی که با درجهت حفظ شکلهای قدیمی یا تغییر محتوی آنهاست (حفظ شکل خارجی ازدواج غیر قابل فسخ و شدیداً "موتوگامیک" با به رسمیت شناختن آزادی زوجین و با بالعکس، قبول شکلهای جدیدی که تمام عناصر قوانین اخلاقی ازدواج بورژوازی را (زندگی مشترک آزاد در جائیکه اصل حقوق مالکیت زوجین "آزاد" برهم رانده و سمیتری از ازدواج قانونی دارد) در برسر میگیرد. از طرف دیگر؛ ما ظهور آرام ولی لاینقطع شکلهای جدید زندگی مشترک زن و مرد را که تنها از لحاظ شکل خارجی بلکه از لحاظ روح و هنجارهای زندگی بخششان تازه هستند، مشاهده میکنیم.

بشر با تردید به ایده های جدید میاندیشد، اما کافیت که آنها را از نزدیک ببازماید تا خطوط مشخصه ای را که آنها را، علیرغم فقدان حد و مرز دقیق با وظایف طبقه کارگر پیوند میدهد، بشناسد.

کسی که میخواهد، در پیچیده نوسهای جنسی متضاد، جوانه های روابط سالتتری را بین زن و مرد بباید باید که محله های "بافرنک" را با روحیه فردی رفیقان ترک گفته و نگاهی به محلات سکونی قشنگ کارگران بیافند تا مشاهده کند که چگونه علیرغم تاریکی و وحشتی که سرمایه داری در آن ایجاد کرده، علیرغم آشکها و نگرینها، سرچشمه های زنده شروع به جوشیدن کرده اند.

و آنجا ما این پیروم دوگانه را که اکنون شرح دادیم نزد طبقه کارگر که تحت فشار شرایط سخت اقتصادی و زیر یوغ طاقت فرسای استثمار سرمایه قرار دارد، ملاحظه میکنیم یعنی پیروم انطباق فضعل "مقاومت فعال" در برابر واقعیت موجود. تاثیر مخرب سرمایه داری در عین حالیکه تمامی اساس خانواده کارگری را میکشند.

طبقه کارگر را بطور غریزی وادار به تطبیق با شرایط محیط منبایند. این تاثیر مخرب، در قلمرو روابط زن و مرد یک رشته اعمال مشابه با آنچه که در بین سایر طبقات اجتماعی جریان دارد، بر میانگذرد. تحت فشار دستمزده کم، سن ازدواج کارگر مرتباً و بطور اجتناب ناپذیر افزایش مییابد. اگر حدود بیست سال است که سن متوسط ازدواج کارگران بین بیست و دو بیست و پنج سال در نوسان میباشد اکنون کارگران خانواده خود را حدوداً در سی سالگی تشکیل میدهند. هرچه نیازهای فرهنگی کارگران گسترش یافته و بیشتر به دنبال کردن آهنگ زندگی فرهنگی، رفتن به تئاتر، کفرانس، خواندن روزنامه صرف وقت آزاد برای مبارزه سندیکایی، سیاست با انجام

کاربرد علاوه مثل کارهای هنری، قرائت و غیره علاقتند میشوند، سن ازدواج آنها بالاتر میروند. اما نیازهای فیزیکی (جنسی) اعتنائی به موجودی جیب ندارد و نمیگذارد فراموشش کند. در اینجا کارگر نیز مانند سرمایه‌دار مجرد به فحشا روی می‌آورد. این قبیل افعال به ضرورت انطباق منفعل طبقه کارگر به شرایط نامناسب زیست مربوط می‌شود. نمونه دیگر مثال کارگران متاهلی است که سطح پائین دستمزدها همیشه بهانه مانی آنها را مانند خانواده‌های بورژوا به امر تنظیم تولد و تامل وامیدارد.

از یاد بجه کس و افزایش فحشا آثار یک نظم پرده و وسایل انطباق منفعل به واقعیت جنسی است که کارگران را احاطه میکند. اما در این پروسه چیزی که مشخصه خاص کارگر باشد وجود ندارد. چنین اصال^قی وسیله سایر طبقات و قشرهای اجتماعی در پروسه جهانی بورژوازی انجام میدهد.

تحدید حدود فقط در جانی آغاز میگردد که اصول فعال و خلاق داخل بازی میشوند چنانکه نه فقط انطباق انجام نمی‌پذیرد بلکه به خلاف آن عکس‌العمل طبقه واقعیت سنگر ظاهر میگردد، چنانکه ایده‌آل‌های تازه بوجود آمده و توصیف میشوند، چنانکه تلاشهای محبوبانه روابط جنسی با روحیه جدید گریز میکند. و تماس این پروسه عکس‌العمل فعال فقط در طبقه کارگر وجود دارد.

این بدان معنا نیست که سایر طبقات قشرهای اجتماعی - بخصوص روشنفکران بورژوا که خود را در نتیجه شرایط زندگی اجتماعی‌شان در نزدیک طبقه کارگر می‌یابند از عناصر جدیدی که این طبقه پیشرو در احوالشان می‌آفریند و گسترش میدهد استفاده نمیکنند.

در آرزوی دیدن روح تازه‌ای به کالبد مستحضر و ناتوان وحدت‌زن و مرد، بورژوازی اقدام به تزلزل نیروی جدیدی که طبقه کارگر در بطن خود میپروراند، میکند. اما نه آرومانها، و نه قوانین اخلاق جنسی که به ریج وسیله طبقه کارگر بوجود آمده با جوهر اخلاقی حاصل از احتیاجات بورژوازی تطبیق نمیکند.

چون اخلاق جنسی از نیازهای طبقه کارگر زاده میشود نتیجتاً اساس سلطه اجتماعی بورژوازی با استفاده از نوآوری‌های آن متزلزل شده و بدین ترتیب اخلاق جنسی تبدیل به ابزار جدید مبارزه اجتماعی این طبقه میگردد. با ذکر مثالی این امر را بیشتر توضیح میدهیم؛ تلاشهای روشنفکران بورژوا برای جایگزین نمودن ازدواج غیر قابل فسخ با بستگی‌های آزادتر ازدواج قانونی که به سادگی بیشتری قابل برهم زدن است اساس شهرویی ثبات اجتماعی بورژوازی یعنی فاسیل مونوگام مالک را می‌لرزاند.

به‌عکس، برای طبقه کارگر، انعطاف بیشتر یا استحکام کثیرشودگی مشترک زن و مرد به‌نمائی با وظایف اساسی این طبقه مطابقت نموده و مستقیماً از آن ناشی میشود. عامل تبعیت در ازدواج، آخرین بستگی‌های ساختگی خانواده بورژوا را قطع میکند. عامل تبعیت عضو طبقه از دیگری به‌مان نسبت عامل مالکیت، ماهیتاً مخالف روحیه کارگر است. پیوستگی یکی از اعضا یا نماینده مستقل او، با منافع طبقه کارگر انقلابی ماهیت دارد، زیرا وظیفه خدمت به منافع طبقاتی بروطنی خدمت به منافع سلول خانوادگی مجزا و منفرد برتری دارد. منازعات دائم بین منافع خانوادگی و طبقاتی - فی‌المثل در اعتصابات و شرکت در مبارزه - و در راه حل‌های اخلاقی که طبقه کارگر در این حالات پیاده مینماید به روشنی اساس ایدئولوژی جدید کارگری را مشخص میکند.

آنها میتوانند سرمایه‌دار آبرورندی را مجسم کنند که در یک لحظه بحرانی، بخاطر ضایع خانواده سرمایه خود را از مواسسه اش خارج کند.

در روایت عمل از نقطه نظر اخلاق بورژوازی روشن است. "منافع خانوادگی" در درجه اول اهمیت قرار دارند. حالا در مقامی با این شیوه برخورد، رفتار کارگران را در مقابل اعتصاب‌شکنانی که در همین اعتصاب برای نجات خانواده خود از گرسنگی علیرض برخورد با رفقایشان به سر کار میروند، در نظر بگیریم. منافع طبقاتی در درجه اول اهمیت قرار دارند. حالا شهرویی را در نظر بگیریم که در نتیجه عشق و فداکاری

به خانواده اش موقوف گردیده، همسرش را از تمام گرفتاری‌های خارج خانه دور نگاه داشته و بکسر او را به نگهداری فرزندانش و آشپزی مشغول سازد. " یک شوهر دلخواه که موقوف شده خانواده نمونه‌ای بیافریند" نظر بورژوازی این است. اما واکنش کارگران در برابر عضو آگاهی از طبعشان که توجه همسرش را از مبارزات اجتماعی منحرف سازد چه خواهد بود؟

اخلاق طبقه کارگر علیرغم نیکبختی فردی و خانوادگی، شرکت زن را در زندگی که در خارج از دیوارهای خانه جریان دارد، لازم می‌شمارد. زن وابسته به خانه ضایع خانوادگی را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد. بهتر بگوئیم بشرایده حق مالکیت مطلق زوجین برهم به اصل اساسی ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی همبستگی رضیانه، تجاوز کرده گروه‌بندی طبقاتی را پاره می‌کند. ایده ننگ یک فرد بوسیله دیگری، تبعیت و عدم مساوات اعضای یک طبقه با اصل جوهر طبقه کارگر یعنی اصل رفاقت مخالف است. این اصل که اساس ایدئولوژی - طبقه پیشرو است قوانین جدید اخلاق جنسی طبقه کارگر که در حال شکل‌گیری است مشخص نموده و رنگ می‌دهد. بلکه این قوانین روان انسان از احساس مسئولیت، و آزادی بجای مالکیت، و رفاقت بجای

عدم تساوی و تبعیت انباشت میشود.

حقیقت تازه‌ای نیست طبقه جدید پیشرو که زائیده فرهنگ مادی متفاوت با فرهنگ مرحله قبلی انقلاب اقتصاد است از ایدئولوژی خاص خود تمام بشریت را خنثی می‌کند. قوانین اخلاق جنسی یک جزئی ننگ ناپذیر این ایدئولوژی است. معجزه، کافی است از عبارات "اخلاق کارگری" و "اخلاق جنسی کارگری" سخن بگوئیم تا با پاسخ معتدل او این نوع که: اخلاق جنسی کارگری چیزی جز روینا نیست و تا زمانیکه تمام بنیان اقتصادی تغییر نیافته، بجای برای آن نمیتواند وجود داشته باشد، برخورد کنیم. درست مانند این است که ایدئولوژی هر طبقه بعد از درگذشتن روابط اجتماعی - اقتصادی که تسلط این طبقه را تأمین میکند، شکست می‌گیرد. تمام تجربه تاریخ بما می‌آموزد که ایدئولوژی یک گروه اجتماعی و نتیجتاً اخلاق جنسی نیز بتدریج در جریان مبارزه گروه طبقه نیروهای اجتماعی مخالف بوجود می‌آید.

استحکام موقعیتهای اجتماعی طبقه کارگر تنها بکلی ارزشهای جدید روحی که در عین آفریده شده و به وظایف مبارزاتی این طبقه پیشرو پاسخ می‌گوید ممکن است خارج کردن پیروزمندانه قدرت از بین دست‌ان سابرگروههای اجتماعی متخاصم تنها از طریق هنجارها و آرمانهای نو ممکن خواهد گشت. یکی از وظایف ایدئولوژی طبقه کارگر یافتن ضابطه اساسی اخلاق این طبقه که از ضایع خاص طبقه کارگر سرچشمه می‌گیرد، و تطبیق هنجارهای جنسی جدید با آنست.

طبقه کارگر تنها بعد از شناخت پیرو خلاق که در اعماق اجتماع می‌گذرد و نیازهای نو، آرمانها و شکلهای جدید می‌آفریند قادر است راه خود را از میان درهم ریختگی متضاد روابط زن و مرد بیابد. این فقط پاره‌اندیشی ارکان اخلاق جنسی طبقه پیشرو است که گره‌های کلاف سردرگم مشکلات جنسی کشنده خواهد شد.

وقت آنست که بیاد آوریم که قوانین اخلاق جنسی که بر وظایف اساسی طبقه پیشرو انطباق یافته بنوبه خود میتواند تبدیل به ابزارهای قوی برای مستحکم نمودن موقعیت نبرد این طبقه شود. تجربه تاریخ این را بما می‌آموزد. چرا از این ابزار بنفع طبقه کارگر در مبارزه برای استقرار نظام کمونیستی و روابط کاملتر و سعادت مندانه سرزن و مسرود استفاده نکنیم؟

فحشا و مسائل آن

ازواج يك روى سگه زندگى جنس جامعه بورژوايى و روسيهگرى روى ديگر آنست . ازدواج روى شيرى سگه و روسيهگرى طرف خط آنست . در صورتيكه مردان رضايتمند خود را در ازدواج نپايند ، معمولاً آنها در روسيهگرى جستجو ميكنند . ارضا نمايات جنسى ، براى مردان مجرب ، مجربان بالاچار يا خود خواسته مانند مردان متاهل ولى سرخورده در ازدواج ، بسيار سهلتر از زنان صورت ميگيرد .

روسيهگرى كه بظاهر تعقيب و تحقير شده و در پنهان تشويق ميگردد ، با گلباى فرينده ولى زهرآگين خود تمام بازمانده عفت خانوادگى را نابود ميكد . جامعه ، مانند ليموى فاسد يست كه باهوى گديسده خود شاد بهباى ناب عاشقان را مسموم ميكد . در روزگار كجوى روسيهگرى به آن درجه اى از رشد رسيده كه بشريت نظيرش را تاكثون در بزرگترين دوران انحطاط اخلاقى نيز بهباد نداشته است .

در برابر فروش هزاران هزاراندم زنان در روزگار ما ، وجود هزاران دختر فقير و سبكر قين همچدم ناچيز بنظر ميرسد . و در برابر عيش و عشرت محكوم شده در آشكار و تشويق شده در پنهان دوران رفوسون نيه مذهبي يونانى و روسى ، اين روسيهگرى پرسوز " دختران ويرو سربازان " filles à soldat يا فحشا " زمين كارگاهباى قرون وسطى جلوه اى نداشتند .

روسيهگرى همانند يك بهارى مسرى ، از جاني به جاني از كشورى به كشورى ، و از شهري به شهري سريايتميكند و فضاى زندگى اجتماعى معاصر را آلوده مي سازد . تمامي مشاغل و انتشار جامعه تحت تاثير مضر آن قرار ميگيرند .

دوگانگى ريباكاراگر قبلا روسيهگرى خصيمه بورژوايى است و اين دوگانگى موضع طبقاتى او را در برابر مساله اى كه به تمامي بشريت مربوط است روشن ميكد .

در نتيجه روسيهگرى ، اين زائده اجبارى جامعه طبقاتى معاصر ، اين اصلاح كننده شك تحميليست و هديى خانواده كجوى ، با تمام نيروى خود بر دوش طبقات فقير سنگين ميكد . در اينجا در ميان همين طبقه فقير ، همين سياهچال تبوع است كه جوانه هاى مهلكش ميرويند و اين در بپكر طبقه كارگر است كه روسيهگرى اغلب ريشه هاى سمن اش را مى نشاند ، و اگر چه دم متمغن اش تمام فضاى اجتماعى را آلوده مي سازد ، اما اين طبقه كارگر است كه در مرحله نخست آفت زده ميشود . درست بهمين دليل ، بورژوايى جمله اى در بهدا در آوردن رنگ خطر از خود نشان نميدهد ؛ اگر اكثريت زنهاى خود فروش از طبقه ثروتمند بودند بيازدي رفتار اين طبقه در برابر فحشا " بنحوى ديگر بود .

دليل رفتار مبهم دولتها را در قبلا روسيهگرى دقيقاً بايد از نظرگاه طبقاتى جستجو كرد . زيرا اين مساله اجتماعى نيمزناشى از روابط طبقاتى است . مذهب روسيهگرى را محكوم و جامعه و حتمسى قانون آنها كيفر ميهند و حكومت نيمزناشى اين دست ، هرچند كه خود تنظيم كننده نظامات و قوانين آنست . روسيهگرى براى برآوردن نيازهاى جنسى ضرورى اعلام شده و از زمان شك بندي جامعه طبقاتى به اشكال مختلف " ضدگير عياشى " ، ضامن اصول فاميل و بلند ارفع بورژواهاى باشرف گرديده است . ما از روسيهگرى در دوران باستان ، ماقبل ميلاد مسيح ، عرضي بهمان نيمآوردن قرون وسطى سخن ميگوئيم كه دولتها و محاكم عالى ، از يك طرف ، وجود روسى خانه ها را تحمل ميكرند ، و از طرف ديگر يك رشته قوانين و احكام ظالمانه و ضد بشرى تصويب و صادر مينمودند كه روسى را تحت فشار انواع توهين تحقير و شكبه قرار ميداد . شاهان از روسى ها بهره ور ميشدند ، آنها را در بهار ميپذيرفتند و ماوربين ويرو براى اداره آنها ميگماشتند ، اما اين امر مانع توهين ، تعقيب و زجر آنها به انحاء مختلف و حتمسى

گاهی پایان دادن به زندگی جدا تن از آنان تحت جاذبه مذهبی یا لحظهای ندامت رهاکارانه نمیشد. بورژوازی و کلیسا نیز، وسیعاً از فحشا بهره‌رور میشدند. آن را در پنهان حمایت کرده و بظاهر مواخذه و تعقیب مینمودند. مردم که در آن تفسیر گویا و عریبان بندگی خود را میده‌ند، با تمام نیروی روح بی قرار خود از آن نفرت داشتند و از تمام وسایل برای از میان بردن قربانیهای بدبخت این "صنعت شرع آور" industrie honteuse استفاده میکردند. مردم میکوشیدند با ناسزا، سنگسار و شکنجه و قتل روسیها و تخریب منازلی که به فحشا اختصاص داشت‌ن آن را بر آنها حرام نمایند. خلق خوش خیالانه با فروش اندام زنان مبارزه نمود بود غافل از اینکه جامعه طبقاتی با اجتناب ناپذیر گرداندن نیروی کارها را از همچنان عیوس قربانیهای تازه میساخت.

جامعه معاصر با قتل اخلاقی روسیها بکک قوانین و مقررات بیرحمانه بجای شکنجه و کشتار متناوب حتی اندکی هم از وحشیگری قرون وسطایی دور نشده است. در دوران گسولا tiers etat راسینالیسم و نمایلی که به حفظ ضایع بکک زراد خانه قضائی وجود داشت، موجب گشت تا برای نخستین بار اصل تنظیم مقررات عیوس فحشا اعلام شود. نظارت پزشکی - پلیسی در ۱۸۰۰ در فرانسه برقرار شد، و "کارت زرد" در ۱۸۰۲ برای نخستین بار اهلطاً گردید.

فحشا که تا آن زمان بوسیله حکومیت تحمل میشد، پس از آن، بتوسط قدرت رسماً شناخته و قانونی گردید. معبداً، دوروی متداول اجازه نمیدهد که به ورشکستن شکبای کهنه خانوادگی و از یاد اجتناب ناپذیر فحشا در زمینه روابط بورژوازی صراحتاً اعتراف شود.

تمامی مجرمه قوانین روسیه در باره این "صنعت شرع آور" industrie honteuse از این روح رهاکاری انبهاسته است. برای محافظت خانواده بورژوا، این نهال وارث سرمایه، تجارت اندام زنان تشویق میشود ولی از نظرگاه "اخلاق رسمی" شددیده‌ا و بدون اضافت محکوم میگردد. جامعه بورژوا برای حفظ اعتبار "اخلاق پاک و والايش" در برابر خود، در منتم کردن روسیها به اهانت و فضیلت‌های میان خویش شتاب نمود، با تمام وسایلی زندگی این گاهنه‌های بدبخت هیاثتی را مسموم میکند.

زمانیکه در مسکو سواک ایجاد کمیسیون پزشکی - پلیسی مطرح بود، پیشنهاد شد که از فاحشه خانه‌های در بسته مالیاتهای بفتح حکومت اخذ شود. اما این ایده چون نامناسب بود رها گردید، "بویو چون دریافت مالیات از حرفه روسیگری با قوانین ما تطبیق نمینماید، ممکن بود این تصور را بوجود آورد که دولت تجارت بی عفتی را مجاز می‌شمارد، در حالیکه این امر شددیده‌ا بوسیله قانون ممنوع اعلام گردیده است.

در آلمان، همین دوگانگی مشاهده میگردد. همالکی که به روسیه، خانه اجازه میدهد بر اساس قانون جزا تعقیب میشود، ولی از طرف دیگر، پلیس تنها روسیگری هزاران زن را تحمل میکند بلکه باید فعالیت آنها را از زمانی که در دفتر فواحص بنا نمویس کرده از نظارت مقرر مثل کنترل پزشکی متناوب، بیروزی میکنند، نظارت نماید. ولی اگر دولت فواحص را پذیرفته و با این کار حرفه آنها را تشویق میکند، در عین حال بایبالحق سکای آنها نیز موافقت کند و حتی، برای حفظ نظم و سلامت عیوس، وجود منازل مخصوصاً که این حرفه در آنجا اصال میشود بپذیرد. چه تعدادی از یک طرف حکومت رسماً فحشا را ضروری، می‌شمارد؛ و از طرف دیگر، فواحص و جاکشی را محکوم میکند. این رفتار حکومت نشان میدهد که برای جامعه کوئی روسیگری معنائی شده که از حمل آن عاجز است.

بلکه اینست منطق جامعه سرمایه‌داری !

روسیگری، به‌مثابه پدیده اجتماعی، نثر طبیعی جامعه طبقاتی معاصر است. ولی مساله به اینجا پایان نمی‌یابد؛ او باید یادآوری کرد که حتی متونی که فعلاً را تنظیم میکند از نقطه نظر طبقاتی اشباع گردیده‌اند.

پروفسور ایستراتوف خاطر نشان می‌سازد: "اختلاف طبقاتی در فعلاً"، که در عمل بوسیله عادات و رسوم رایج می‌گردد، مانند نخ قرمزی از میان یک رشته مقررات محلی عبور می‌کند. مقررات ما، کنترل اجباری و بازداشت در بیمارستان را فقط برای دختران خیابانی، هیزه و طبقه پائین (از شرایط اجتماعی پائین) روا می‌سازد. این همان چیزی است که ماده ۱۵۸ احکام ۱۸۹۰ قبیله می‌نماید؛ قانون قدیمی ۱۷۶۳ نیز تقریباً ناظر بر همین امر است. معذراً مقرر می‌داریم از میان زنانی که فعلاً نشان مسلم گردیده، فقط آنهایی باید آزمایش گشته و برای بهبودی به بیمارستان منتقل گردند که از طبقه پست بوده یا ولگرد باشند.

بر همین نسق، فرمان وزیر کشور به حکومت‌های ایالتی در ۱۷ اکتبر ۱۸۴۴ که هنوز هم بر اساس آن امروزه مراقبت بر فعلاً در ایالات روس انجام می‌گیرد موضع روشن تری اتخاذ می‌کند، "ناگفته پیداست اشخاص به اعتبار نحو زندگی شان و اعتبار اجتماعشان مشمول تدابیر اخذی شما خواهند شد". همین اصل در مقررات مخصوص برخی شهرها داخل می‌شود. خصلت اتفاق موارد استثنائی و گذشته‌مانی که در حال فولتس طبقه مرفه می‌شوند با روشنی خاص خصیصه طبقاتی انسان را تأکید می‌کند.

افتتاح این مقررات از اینجا ناشی می‌شود که فقط مشمول زنان طبقات فقیر می‌شوند؛ پلیس در برابر روسیهایی تیره‌اند، مانند مقررات، تنها کلاهش را مودبانه بر می‌دارد. "می‌توان گفت همه جا، فقط، این فواحش فقیرند که تحت نظارت قرار می‌گیرند". برای رسوا کردن فاحشه تیره‌اند مأمورین شایستگی کافی و امکان لازم ندارند. برای این کار زورکی بسیار لازم است مضافاً به اینکه شاید گران تمام شود. به علاوه فواحشی از این دسته همیشه حامیان آماده برای رهائی از دخمه دارند، یا دست کم کسانی که ضامنشان می‌شوند. در تمام شهرها تعداد فواحش طبقه پائین بیشتر است. هرچه نظارت پلیس بدتر انجام می‌شود تعداد فواحش اجتماعات مرفه و تثبیت شده کمتر خواهد بود. پلیس برای اجتناب از کار اضافی و بی‌فایده اینک موجب انزجار طبقات بالا نشود، خود را محدود به فقر و زنان خیابانی می‌کند.

چون فاحشه "در باری" "haut vol" اغلب از طبقه بورژوازیست، لذا چشم بسیار نظارت پزشکی - پلیس از روی او می‌گذرد تا با دقتی دوچندان زنانی را که موضع اجتماعشان موجب اعتقاد قدرت مستقر نمی‌شوند گرفتار نماید. "در خانه‌های محقری که زنان طبقه کارگر سکونت دارند، بدبختی و نصیبشان بهم درآمخته‌اند که تشخیص یکی از دیگری با نگاه اول ممکن نیست. نتیجتاً، مأمور پلیس که نه وقت و نه میل فکر کردن دارد کارها را بسرعت بی‌بهره برکت فیصل می‌دهد و . . . و زنی را که در کنار خیابان، در گوشه منزل و یا در پناهگاه‌های شبانه توقیف کرده است روسی حساب آورده و بسا او مانند یک هیزه رفتار می‌کند، حتی اگر جز اینکه بی‌مسکن و کار است نشانه دیگری از هیزگی در او نباشد. مقررات فعلی نظارت پلیس - پزشکی تهدید خطرناکی برای تمام زنان طبقه کارگر است بویژه آنها که در حومه زندگی می‌کنند. اگر دورانیهای بحران اقتصادی را که زنان کارگر معمولاً بدون دلیل موجه برای جستجوی کار در خیابانند حساب نیاوریم، زن کارگر در هر روز تعطیلی در خطر این

گفتار شمع آور قرار دارد. کم شدن کارت شناسایی و یا هر امر اتفاق دیگر وخامت اوضاع را در چند آن میکند وزن کارگر را در برابر این دوره قرار میدهد. قبول تبعید و رجعت تحت حفاظت به زادگاه بومی، اطاعت از نظارت پزشکی - پلیسی (در این حالت و فقط در این حالت، کمیسیون پزشکی موظف است جواز تازه ای در اختیار او بگذارد). - مستقیماً چنین موقعیتی مختص روسیه نیست، بلکه در تمام کشورهای بورژوازی نظیر آن موجود است. دکتر بلا چکو میگوید "روسیان خوش پوش یعنی آنهاست که زنان سبکسر نامیده میشوند برای پلیس موهود انسی لمس ناسد می هستند. توده زنانی که تحت نظارت قرار میگیرند تقریباً همگی از روسیات بد بخت و بی چیز هستند. این دختران مطیع و بد بخت برگشته همه ساله و طی چند دهه گردش معمول خود را به مراکز پزشکی ختم میکنند."

جامعه طبقاتی کنونی توانسته حتی وسیله تقسیم فحشا را که مورد تحقیر عموم است، به دو طبقه بدست آورد. "کیفیت عالی" یعنی کیفیت فواحش مرفه به بورژوازی انحصار یافته، به او خدمت کرده، با نوعی صمیمیت با او زندگی میکند و تا حدی در امتیازاتش شریک است. "کیفیت پست" فواحش فقیر یعنی گوشت و پوست طبقه کارگر و روستائیان فقیر، بالعکس، ناته بیاله بندگی، تحقیر و رنج را می نوشند.

واضح است که ساله از بیسن بردن فحشا یعنی سلامت بخشیدن به روابط زن و مرد مشگل طبقه کارگر است. مشکلاتی که بنوع عمیق و غیر قابل حلی با شرایط کار و تولید درآمده است. اگر، برای سایر طبقات و اقشار، محل مشکلات از دواج و نتیجتاً فحشا فقط دلالت اخلاقی و روانی دارد، برای طبقه کارگر، یکی از مسائل اساسی زندگی و یکی از عناصر تعیین کننده آینده است.

مبارزه علیه فحشا و شکهای عمیق و غریب خانواده کنونی، با مبارزه علیه تا میمات طبقاتی جهان بورژوازی معاصر، مستقیماً از جنک عمومی پرولتاریا ناشی میگردد و یک جزئی تفکیک ناپذیر آن را در بر دارد.

[. . .] ، اگر عملاً نهضت ریشه کسی فحشا نزد ما پیروز میشود ، اگر بر ارتش فحشا با سرعت کثری افزوده میشود ، طرفداران حقوق زنان کمتر از هر کس دیگر مسئول این وقایع شادی بخش میشوند . زن ، نه مدیون راهحلهای تصنعی طرفداران حقوق زنان ، که مرهون حزبه طبقه کارگر ، که برای تغییر روابط اقتصادی و اجتماعی مبارزه مینماید خواهد شد . میتوان بلا تمال اغشیان تاکید نمود که چهار جویبهای که ضرورتهای مادی وجود فحشا را ایجاد میکنند در هر پیروزی تازه طبقه کارگر در قلمرو روابط اقتصادی و قضائاتی تقلیل خواهد یافت .

الکساندر کولوننای

موقعیت زن ایرانی *

در میان کشورهای اسلامی، ایران را میتوان از لحاظ استثمار و انقیاد زنان در مقام نخست بشمار آورد. مواضع فرامین پهلوی (اسلام)، هر مرد مومن میتواند تا "چهار زن مشروع" [عده‌ی] و بنا بر میلش تعدادی زن نامشروع [صیغه] اختیار کند.

شاهزادگان و زمینداران توانگر و غیره چون پیروان وفادار اسلام ازین قوانین حد اکثر استفاده را برده‌اند و نادر نبوده‌اند مواردی که تعداد زنان شاهزاده یا سلطانی به ۱۰۰، ۲۰۰ یا حتی سهصد بالغ گشته است. اما هنگامیکه بدستمال انکشاف مناسبات سرمایه داری محصولات کشاورزی در بازار ارزشمندی یافتند و تجلات - بسبک اروپایی - امکانات مالی کلانسی را مطالبید، بهحاصلی [تجدیدی] گله‌ای از زنان خود را بر زمیندار ایرانی آشکار ساخت.

نتایج بحران اقتصادی گسترش‌یافته پس از جنگ [جهانی اول]، پیوسته برای طبقات متوسط مانع از آن شد که از حق تعدد زوجات استفاده گردد. برای اهالی زحمتکش ایران حتی یک زن نیز جزو تجلات بحساب می‌آید. این امر بنا بر انجامیده است که در ایران فعلاً کمتر از کشورهای اروپایی شکوفان نباشد. در این رابطه، سختی میتوان تهران امروزی [۱۳۰۱] را از پایتخت های اروپایی عقب دانست. طبیعتاً، استثمار و انقیاد زنان، همزمان با این گسترش میباید.

در شهرهای تهران و تبریز - اگر نخواستیم باقیم از توانگران سختی همان آوریم - غالباً با خانواده های متوسط الحالی بر میخوریم که در مقابل پرداخت چند قران در دو یا سه خدمتکار استفاده می‌کنند. همیشه خدمتکاران یکی از زمینداران بزرگ در تهران به ۵۰ تن بالغ میشود که نیمی از آنان از زنان اند. در کشتزارهای پرنج تباکو و غیره زنان روزانه ۱۲ ساعت کار میکنند و در مقابل آن دستمزد محنت‌بار و ناچیزی دریافت می‌دارند.

در زمینه های سیاسی - حقوقی موقعیت زن بازم و غیرمتر است. بنا بر مقررات حاکم بوی تقریباً برده شوهر است که میتواند در هر لحظه ای که بخواهد او را از خانه بیرون راند. لکن قوانین مقدس اسلام مانع از آن میشود که زن ایرانی شوهرش را بدون رضایت وی ترک گوید. این مخلوق بد بخت دیگر اجازه ندارد با صورت ناپوشیده به جهان نظر افکند، نه‌را طبق قوانین حاکم وی از زمین من بهد میتواند عقبه در آید. پوشیدن نقاب [روند] مستوجب جرم نظامی است. تنها در پایتخت است که مقررات در این رابطه به اشده بصورت اجرا گذاشته میشوند.

در ایران آموزش زنان نیز از سطح عالی برخوردار نیستند. باستانی پایتخت، بندرت مدرسه دخترانه خوبی میتوان یافت. دختران تا سن ده یا یازده سالگی به مدارس مذهبی [مکتب] میروند و در آنجا بهمان سبک مرسوم هزار ساله به قرائت و آموختن قران میپردازند.

دختران این مدارس را زمانی ترک می‌کنند که هنوز کاملاً بیسوادند. تنها در تهران و دونه شهر دیگر است که چند دبستان نسبتاً خوب برای دختران موجود است. مدارس مسیونری [مذهبی] فرانسوی و آمریکایی که در بسیاری از شهرهای بزرگ یافت میشوند، به مراتب بهتر اند. در این مدارس جوانان دست کم دروس زبانهای فرانسه و انگلیسی را باهم در کلاسهای مختلط می‌آموزند. بسیاری

* "Die Stellung der persischen Frau", Inprekorr, No. 78, 27 Mai 1922; seite 591

از زنان که باین مد ارسررفته اند، نمیتوانند با بر دگی که بایشان تحمیل شده است، سازگاری داشته باشند. زنان تهران بمنظور مجتمع ساختن خود و سایر زنان ناراضی، چندین بار از دولت خواسته اند که در راه خروج بهحجاب آنان سنگ اندازی نشود. مع الوصف دولت فتودالمرتجع با تکیه به منوویت [حادره از جانب] علمای اسلامی سرسختانه این تقاضا را رد میکنند. این امر هم اکفا نشده است؛ در پائیز گذشته مجله نسبتا محبوب زنان ((عالم زنان)) را که ظالما زنان پیشرو تهران تنظیم و منتشر میساختند، توقیف کرد. جالب است که در توقیف این مجله اتحادیه اجتماعیون اسلامی که میخواهند سوسالیم را بنا بر اصول قران محمدی تحقق بخشند، دست داشته پس از مدتی زنان بار دیگر هفته نامه تازه ای بنام ((لسان زنان)) منتشر ساختند که بشکرا نه تغییر کابینه فعلا بر قرار است. نشریات مشابهی در شهرستانها منتشر میشود. (*) ولی همه آنها تحت پیگرد ادائی مقامات دولتی قرار دارند. این جنبش [زنان متعلق] محافل توانگر را در بر میگیرد. عناصر پرولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند.

رهائی نهائی زنان ایران از هرگونه بر دگی را تنها انقلاب پرولتری جهانی میسر خواهد ساخت.

سلطانزاده

(ترجمه مهم نشین از آلمانی)

(* مقصود رفیق سلطانزاده " بیک سعادت " رشت است که خانم روشنگر نوع دوست موسس مدرسه سعادت رشت منتشر میساخت و " زنان ایران " خانم حدیده دولت آسادی در اصفهان، و نیز " زنان ایران " منتشره خانم شهناز آزاد است که در اشر حله بلد ولت در نشریه خود حتی بزندان افکده شد.